

صلی الله علیه و آله و سلم لا یملأ الوضوء من عبادة السلام ان هذا الذین بین منین فاعل  
 غیر رفیق لا ینقض النفس عبادة ربك ان المنبت تعنی المصراط فی السیر لا ظهر الیغی و ارضا  
 قطع فاعمل عمل من بر حیوان بمشورتها و احد حذر من شیوفان بموت خدا یعنی گفت  
 رسول خدا صلوات الله علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السلام که ای علی بدین شیوه که این است  
 که من بدان میگویم شده ام یعنی است منین و محکم پس بدان ده ای بر من چه سود شمن منابر  
 نفس خود عبادت خدا را بدین شیوه که کسی که در شریعت منما بدین شیوه که کسی که نکند  
 نکند و نه زنی را قطع منما بدین که با زبان که اگر خواهی از منی قطع شود و مسازا علی  
 نماید که شتاب و سیر نکند و بزوی و استنکی راه رو پس باید که پیام خود در عبادت و اعمال  
 مثل پیام کسی باشد یا آن که امیدان داشته باشد که بعد از آنکه بمرتب پیری برسد خواه  
 مرد یعنی شتاب و غلوی زیاد در پستی ای آن مکن چنانچه کسی که آن است و دارد نیازی و  
 آهسته که با آن پیام منما بدین باید که ترس و از خدای خود مثل ترس کسی که گمان داشته  
 باشد که خواهی آمد مرگ یعنی با امید آنکه بعد از این توبه و ندامت خواهی کرد و در تکلیف  
 مشورت و غوی و شوق در عبادت و وظیفه ای که بر عمر عبادی نیست و الزم الصمت  
 سلام یعنی خواستی از بر خود لازم شناسا سلامت ما از اوقات زبان و کلماتی که از زبان  
 ناشی میشود و آن بسیار است زیرا که نیست هیچ موجود و معدوم و خالی و محال و  
 معلوم و موهوم که زبان او را در نباید منحصر و نشود یعنی با اثبات و این تمام  
 هیچ عضو دیگر از اعضا انسان حاصل نیست بواسطه آنکه او را چشم نمیرسد مگر با  
 و اضواء و گوش و بینی و غیره و از او را دست نمیرسد مگر با اجسام و زبان از او  
 است و او را در هر چیز مدخلی هست چنانکه در ایدشت از معاجیل که گفت گفتیم  
 ای رسول خدا ای بابا این میگویم روز قیامت مؤاخذه خواهد بود و ما را بر سختی که از

ویرا و مبین علی استلام فرمودند و الله ما عبدنا من نارک ولا طعنا  
 فی جنتک و لکن وجدناک اهلا للعباده صیدناک یعنی بجدانیم که من عبادت نکردم  
 را بواسطه شریکی که از دوزخ نور داشتیم و نه بواسطه طبعی که در جنت نواردم و  
 چون در اهلان یافتیم که عبادت تو کنند پس بپایان تو پیام نمودم و این مرتبه است که بر  
 بند و پاپیر ایشان رفیع و اینکه کلام را بر این معنی حمل کردیم بواسطه آنکه باقی مرتب  
 از این ظاهر تر از آنست که احتیاج بوضیحت آن نباشد و در این باب پیش از این شنبه  
 شد در شرح حدیسی و هفتم انشاء الله تعالی و عن الخنازجور لغنا بمعنی محش و بی پروا  
 گوئیست ز جور صغیر فعلی است بمعنی فاعل یعنی باید که زاجری باشد از نفس و از گمان  
 به خود مانع آتی خوردن او غیر خوردن او در اخ الاخوان فی الله راح بجای منقوطه ما خود  
 در لغات بمعنی نری و ملائمت کردنست در مقابل نشد و سخت کبریم زاپاره باعمالک  
 مترادف بمعنی میانست یعنی باید که اعمال تو میان من مخالفت باشد و مع الممازات و مجازات  
 من لا عمل له ممازات بمعنی مستوی و سیره کردنست مجازات با کسی سخن زادن و افضد  
 بنوعی مع پیشک و افضد و عیانند افضاد بمعنی میانه گوئی و توسط میان افراط و تفریط  
 است که مراد بافضاد در معیشت که این فقره منضم امری است توسط میان افراط و تفریط  
 و نیک کبر و غیر و الله در من قال نظر فراح دینی زاندازه مکنرا چند که افتاب  
 معاشت بدستود بیها نه نیز در آساکه لا ابالی باش چنانکه دامن همش کنی ز  
 دستها چهره و چشم نکوهید حضرتی امد بر پیش از باب فضل و صدق صفا  
 پس اختیار توسط انما امور بدان دلیل که خیر لامور اوسطها و مراد بافضاد در  
 ایشان یافتند بر وجهی که بدتر از مشقت و تعب زیاد دست غده ها تا باعث تنفر و عدم  
 رعیت طبع بان نشود روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلبی از امام  
 جعفر طوسی حنفی بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله

ندان و خشوع و انکساری که مطلوب است بهم میرسد صفات مذمومه مثل جفا و  
 و کبر و امثال آن از او زایل میشود و همگی همت او مصروف فکر خطر عاقبت و مثال میشود  
 زام نمیدهد بخاطر خوردن غیر حق را و شغل و کار او مختصر شود و مرافقه با حق و محاسبه  
 با نفس و جهنم کردن با او چنانچه از پیش رفت و احترام و اجتناب تمام از صنایع کدنا ساز  
 انقباض و اوقات نذکافی و اما خوبی که هیچ یک از آثار مذکوره بر او مرتب نباشد  
 و این علامات از آن بظهور نرسد صلاحیتش نداد که اسم حق بر آن اطلاق کند بلکه  
 آن نیست مگر حشا نفس و حکایت دل و از این جهت است که بعضی از ابواب عرفان گفته اند از قبل

لك هل تخاف الله فاسكن عالجواب فانك ان كنت كفتيت وان قلت فعم كذبت يعني چون از  
 تو پرسند که از خدا میترسی یا که شوخچه کو کوئی نه کافر میشوی یا کو کوئی اری کا ذنب

خوالهی بود و آنها که عن الشرک فی القول والفعل مراد بفسخ در قول و فعل نشاید  
 کردن و برهان رفتن است بی آنکه نامت در بند برود و دفع شود فتانتهاء فتانتهاء  
 سکنه است که در وقت انقطاع کلام در لغت کلمه در میان درند و میگویند بود که از باب جندت  
 و ایضا باشد و کلام در این تقدیر نباشد که فتان چند که فی حرف جرد حذف کرده باشند  
 و متصل ساخته باشند معاد انفعال و مواطن الهمه همت بخریک هاست نه سبکون فاله

فی القاموس انهم کافعلوا دخل علیهم لانه کمثره ای غایبیم علیه در اصل و بعد بود  
 که و او قلب یافته است بنا بر علیسه بغیر مشق از غریب معنی خدعه و فریب در انداختن

بناط است فاله القاموس غرة غر و غر و خدعه و اطعمه بالباطل و حاصل معنی  
 در ضمن پیش اول مذکور شد و کن الله یا بنی عاملا تقدیم ظرف در این فقره بواسطه

اقاده حصی یعنی میباید عمل نونی باشد مگر از برای خدا و تحصیل رضای او پیش شایسته غرض  
 حتی آنکه فایز شدن شغایب و خلاصی از عقاب و عذاب نیز در آن منظور نباشد چنانچه

و در بیان اینها

بطرح و افکاره شده کسور لیل و خوار او می باشد چنانچه نهایت قدرش و نمک خود  
 بر او می پاید انسان نیز خوار و ذلیل ستم و بیاریست که بهر نحو نصرت که میخواهد در ملک  
 بدو او میکنند و بر او که بدین انسان هر کس بافته است از اجزای ستم کند بکند و نداشتن حد  
 شد از هم دارند و مستعد و در اسقام و امراض است ستم بفتح سین و فاق و بضم ساء  
 و سکون فاق هر دو آمده است مثل حزن و حزن و اوصیک بحسب الله خواجده نصیر  
 طوی در حدیث علی در بعضی از موافقات خود کلامی ایراد کرده است که حاصل ترجمه اش اینست  
 که خوف و خشیت اگر چه در لغت هر دو بیک معنی اند اما صوفیه و ارباب فاضلین اینها  
 فرقی کرده اند ایشانرا غیر هم میدانند و گفته اند عبادت از مناسبت شدن نفس است از  
 عقاب که این کس گمان انداخته باشد بیک گناهانکه میدانند از او در وجود آمده است  
 و نصیر که در بنام بطاعات و عبادات از او واقع شده و آن اگر خلاق و حاصل است  
 اگر چه نسبت بهر کس مراتبان متفاوتست نهایت اختلاف داده و اعلی مراتبان بدست  
 نیست مگر جمعی قلیلی را و خشیت عبادت از خالصت است که نزد دریا عظمت کبریا فی الهی و خوار  
 کردن همیشه در خاطر و در سینه است از وقوع امری که مانع تقای او باشد نفس را بهر  
 و این حالت حاصل نیست مگر کس که اطلاق یافته باشد بر شرف جلال و عظمت و لذت  
 فریب رضای او و آتشید باشد از این جهت است که حضرت عزت در کلام مجید میفرماید که  
 انما یخشی الله من عباده العلماء پس خشیت خوف باشد نه مطلق و گاه هست که اطلاق خوف  
 نیز بر آن میکنند نه فی کلام و معنی است بر عالیه که در این احادیث وارد است ظاهر است  
 آثار و علامات است در افعال و صفات خود مثل سبای که بر سوزش و گذارش همیشه  
 و مداومت طاعات و عبادات و قلع و قمع شهوات و لذت از صفحه خاطر بحدی که جمیع  
 آنها مکر و طبعیت که در چنانچه طعم غسل بر مذاق کس که داند که زهره بان مزاج است  
 مکر و میشو و هر گاه جمیع شهوات و لذات باشد خوف الهی شود بالضروره و لذت

در همیشه در فکرها و در دام دنیا است و همگی اوقات او صرف از روی بهر سپیدنما <sup>بنا</sup>  
 زندگانی میشود مثل اهل و مال و اسباب و اوقات و آنچه از آن قبیل باشد چنانچه ذکر  
 او مستغرا و پیشو و امری که بخاطر او نبرد مرگ است و اگر بر سپیدند <sup>بنا</sup> بخاطر او خواهد  
 کند که پیشی <sup>بنا</sup> سر در نوید و انانی پیشی باید گرفت و بعضی اعمال آخرت نیز میباشد <sup>بنا</sup>  
 شد <sup>بنا</sup> فریاد و داعی بخود داده است تا خیر میانند از آنرا روزی بر روی و از ماه  
 میاه و از سالی بسالی و میگوید که چون او آن جوانی بگذرد و بسن کھولت بر سر <sup>بنا</sup>  
 خواهد شد و چون توفیق وصول بان سن یافت میگوید چون بسن شیخوخت و او آن <sup>بنا</sup>  
 رسم و چون بان نیز رسیده میگوید تا فلان غایت تمام رسد چون آن نیز شد میگوید تا  
 فلان غرض خود را ادا کند و از فلان سفر مراجعت نماید و هم چنین نویسد تا مرگ <sup>بنا</sup>  
 از ماهی میانه اندازد و از سالی بسالی حواله مینماید و هر گاه از شغلی که یا اعتقاد او  
 مانع است فارغ شد شغل دیگر او را پیش میاید بلکه شغلها تا آنکه <sup>بنا</sup> میبندد که را تا اجل  
 در رسیده میاید هر دو فرصت هیچ کار نمانده و او از این معنی غافل بوده و اصلا استعدا  
 از برای آن نکرده که <sup>بنا</sup> پیشی بان تواند در دار و چیزی که با وی میباشد <sup>بنا</sup> و ندانست  
 در آخرت که چو ابر او چه سلوک داشته و ذلك هو الخضر البین <sup>بنا</sup> بقوله بالله من رفاتك  
 رهین <sup>بنا</sup> مور رهین بوزن فعل معنی <sup>بنا</sup> فعل است یعنی مرهون کتاب از آنکه چنانچه <sup>بنا</sup>  
 مان را هنر است که چند روزی بصرف مرهون داده است چو حوال اجل شد و مدت <sup>بنا</sup>  
 بسر سپید باز بصرف او در پیشاید انسان نیز مان مرگ است که چند روزی در امر <sup>بنا</sup>  
 مستغرا ساخته است غمخیز اجل و بخود و مدت که بر آن مقرر شد <sup>بنا</sup> شفق خواهد شد  
 و فك رهانت مذکور شده باشد باز بصرف او در خواهد آمد و غرض <sup>بنا</sup> غرض بعین  
 حاد نقطه در معنی <sup>بنا</sup> نشانده است که غرض <sup>بنا</sup> معنی <sup>بنا</sup> نشانده تمام <sup>بنا</sup>  
 و طرح <sup>بنا</sup> طرح نیز فعل معنی <sup>بنا</sup> است که معنی <sup>بنا</sup> طرح باشد کتاب از آنکه چنانچه <sup>بنا</sup>

لشک فانی که اندر ما اسماک غذا یعنی چون صباح بر تو بگذرد یا نفس خود حکایت  
 شام مکن و چو شام کنی در فکر صبا باش و در حالت چو بواسطه شو خود ز خیره برادر  
 در وقت صحت فکر از آن مرض بکن که تو نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت یعنی در سلاک  
 زنده ها انتظام خواهی داشت یا در شمار مرده ها و خواهی آمد ترا اندرین خواهند گفت  
 یا بیمار خواهی نامید یا میوه اند بود که مراد بفرزاد فری قیامت باشد یعنی نمیدانی که  
 فری قیامت کردی در بیک نام مرثیه قبول داده ترا سعید خواهند نامید یا بشامت افعال  
 زشت بد کردی در هیچ وجه که لشکر و آمده نام ترا شیخی خواهند گذاشت و از امیر او مناز  
 علی علیه السلام نقل است که انحضرت فرموده اند اما اخاف علیکم اشین اتباع الهوی  
 و طول الامل اما اتباع الهوی فانه یصد عن الحق و اما طول الامل فانه یبسی الایام یعنی  
 بدستی که بیشترها غیر هم مکرانند و چیز تبعیت هوای نفس که فرمان برداری اوست در افعال  
 و اعمال و طول امل که عبارت از دزدانی رزق و امید است اما از تبعیت هوای نفس بواسطه  
 آنکه آن مانع میباشد شمار از تبعیت فرمان برداری حق که هیچ یک خانه و ویرانه نمیکند و اما  
 از طول امل بجهت آنکه فراموش میسازد و از خاطر شاه میسر آخرت را و فکر از یاد شما  
 محو میکند و سوابت شده است از اسامی زین بد که کثیر است بجهت خرید بصلت بیار طلال  
 بگناه چو این خبر جمیع مفادش نویسند فرمودند لا تجوی من اسامی المشرکین  
 ان اسامی طول الامل یعنی یا ایحیی بنکیندن فعل اسامی که بوعده بگناه چیزی بخرد  
 بدستی که اسامی طول امل گرفتار است بیاید است که سبب طول امل نیست مگر در  
 دنیا و میل بزخارف لذات آنرا بلکه چون اسامی موالات و الفت بدینا و لذات  
 بزخارف او بهم بسند مقارفت و عدلی او بر او کران میباشد و هم تشویق او در نظر  
 او بیشتر میشود پس خود را از فکر و خیال مرتکب سبب عدلی اوست از دنیا و دنیا  
 بجهت آنکه چو در دوشی چیزی در دل کسی جا کرد فکر او بر آنکه سبب و الی است بخاطر راه بند

یسند  
 کلام

غلام

بنا بر این که

و همراهی نمودن با او هنگام رفتن تا دروازه خانه در عایت امثال این امور که فی سبب  
 تواضع تعظیم باشد از جمله اموری که از این باب شمرده اند حاضر ساختن می توانستند  
 او قبل از طعاب بواسطه آنکه بطب و فو فوق تراست از ضرر دور تر چنانکه گفته اند حضرت  
 بواسطه تنبیر یا پنهان کردن کلام مجید که هر دو بر طعاب مفید است و گفته اند تا بتزویق  
 و لحم طبر یا پیشین و درجه البجه و درجه معنی مهربانی کردن و مایل ساختن دست و حین  
 جیم و ضم جیم معنی عقب شستن است الفاموس الحجد ضم المشتقه یعنی مهربانی کردن  
 درم آوردن بر کسی که تبع و شستن زهار باشد حیالنا کین و بحالنا هم روایت شده  
 است از امامان ترا و العین حضرت امام حسن که روزی بعد از طنبیر بر اهل سواد عبور می نمود  
 و دید جماعتی از مساکین نشسته اند خشک پاوه در پیش نهاد و بجزوردن آن مشغولند  
 پس برایشان سگای کرد ایشان گفتند خوش باشد ای فرزند رسول خدا فرود ای اگر  
 با ما غذا تناول می کنی پس امام علیه السلام فرمود ما با ایشان بر روی زمین بنشین  
 و در خوردن آن خشک پاوه با ایشان رفاقت نمود تا از اکل آن فارغ شدند پس بر خلوت  
 و سوار شدند هم چنین برویت که آنحضرت هم فرمودند و از بر جماعتی که بر مرض  
 جذام گرفتار بودند و با هم نشسته و در میان داشتند و اما مرا نرو و روزی  
 داشتند ایشان گفتند عذرا حاضر است اگر شما را رغبت است این افتد حضرت فرمودند  
 که من روزی دارم بنا بخوایم مبارک آوردند که مبارک است مذکور با عشت کسب خوایم  
 باشد و بر این حمل کنند که حضرت از ایشان بختی است فرمودند که امشب بجا از سید پناه  
 باشم افغان نمایم پس ایشان وقت شام بخدما مامرا استسعا یا فتنک حضرت با ایشان  
 یکسره طعاب تناول کردند بنا بر جبر خواطر ایشان و بعضی از بعضی و از آثار الطاب  
 روایت کرده اند که الله اعلم بقصر الامم که در حدیث وارد است که اذا اصبح فلا تحذ  
 ففسک بالمشاوه امسبت فلا تحذ ففسک بالصبا و خذ من حیوانک لوانک من حیوانک

وصول رحلت آنحضرت و كان ثامة است که در خبر تمام است عند محلها محل بکبر خاست  
 و ضمیر محرم در واج است بزکوة یعنی نزد قرار سپید وقت زکوة و مراد بان انقضای سالی  
 است در ذرطال و تقیر و حیوانات و سال زکوة در مذهب ما پاره نازده ماه است  
 زیرا که بعد از گذشتن نازده ماه تمام بر مالک بود قد نصابت از اجناس مذکور  
 و شروع در ماه دوازدهم زکوة ان واجب شود و حسن الجوا از پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله مراد است که ما زال جبرئیل بو صنی بالجاده حتی ظننت انه سبوتة یعنی همیشه  
 جبرئیل وصیبت که در مراد بیاب همشما و حسن سلوک با او تا آنکه گمان بر دم که عنقریب او را  
 و او را مال نیز خواهند ساخت و در این باب احادیث بسیار وارد است بیاید دانست که  
 حسن سلوک با هم سبب محض و دفع از خود از ایشان نیست بلکه عمل از ایشان  
 نیز بیاید بود و از جمله حسن سلوک با هم سبب است که در رسالتم بر او پیشی کردند  
 در بهاری در عبادت پرستش او تمام نمایند چو او را مصیبتی پیش آید تغریب دهند  
 و چو فرج مشرور نمایند هفت کوبند اگر زن و تفصیر در اختلاط و اشناها از جا  
 او واقع شود در گذر ابتدا در مقام اطلاع بر کمعایب عورت او نباشند و در بعضی  
 چیزها که او را بان احتیاج اند یا او مضایقه نمایند مثل آنکه خواهد که سر چوبی بر  
 دیوار خانه این کس گذارد یا تا او را در بیخانه این کس نصب نماید که شرعا انرا زبرد و آنچه  
 مانند این باشد و اکرام الضیف رحمة از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است  
 که من کان یومن بالله و الیوم الاخر فلیکم ضیفه یعنی کسیکه ایمان او در باشد بخدا و  
 قیامت باید که کو اید او را در همه ما خود را و امثال این در این باب احادیث بسیار وارد است و از  
 جمله امور که در این داستان همان در ضمن آن متحقق است زود حاضر ساختن طعام  
 است که انظار بی نیازی و شکفته روی و بیاض است نمودن با او که فراموشی گوانی  
 صبر بان از صحبت خود روی نماید سخنانیکو گفتن با او در وقت طعام خوردن و شنیدن

و در کتاب و در کتاب

و در کتاب و در کتاب



که هم نشینی بد همیشه در مقام فریب دادن و از راه بریدن مجلس خویش است چنین باشد ایضاً  
 من که عمل تو جفا حق از برای رضای خدا باشد از غش و سخنان بیخ مجانب و محرم نباشد و  
 مردم را بمعروفی و کویارینک امر کنند باش و از سکر و اموی بد باز دارند و ملائمت و نرمی کن با  
 برهه ان خدائی و در داور مردم صالح را و مدارا کن با کسی که از بدین نویسی گانه باشد و دل با او  
 باش و در اعمال و کردار با او مبادا مثل او باشی و بر تو یاد کرد در پستار آنها و محل عبور  
 نشینی و ذاکدار مجاوره و سینه کویار و تکامله و بیسایمانی با کسی که از حیل و عقل و علم عاقل  
 باشد میانگین باش در معیشت یعنی چنان کن که از امثال او نیکو بگذری و بعد از سرفراز  
 و سنگد نظیر و انداز کن بر انداز خویش که باشد چنانند که در پیش نه بدنی که طوفان  
 بر او در مال نرسد که محقق در او در بحال و پیکار کن باش عیبات خود یعنی در تقبیل ان نهاد  
 مگویش که خدا کاهل نمایی و در اکار و بیسای ان انقاد اهتمام نداشته باش که طبع تو از ان کلا  
 کرم و رغبت تو بان زوال پذیرد و بر تو یاد عیبات با مری که همیشه خطاقتان داشته باش  
 و لازم ساز بر خود خواهی تا از خطر سلامت ما و اندیش فرست چیزها از برای خودی  
 باقی و تعلیم کن چیزها تا عالم باشی و در خدا پر آباد آورده باش و در حال و درم از اهل  
 خوب و کوچکان و خودان و بزرگ و کویار و پیران ایشان را و طعامی تناول مکن تا  
 پیش از خوردن آن چیزی صدق نکوی بر تو یاد کرد بر زده داشتن مبارک علی که بد  
 که روزی کوه بد است سپید باش خورا از افش و رزخ و بانفس خود جفا کنی و از  
 بد و رحمت باشی و از اخلاط دشمن خود خوار و اجنبانائی و بر تو یاد کرد در مجالس  
 حاضر میشد باشی و بدعای بسیار اقدام نمایی که بدین معنی که من باز نداشتم از تو نصیحت خود  
 و اینست جفا عیبتان و نویسی نشانی و در رضاء بخیر و خیر و بخیر و بخیر و بخیر و از  
 مضموم با و بیک نقطه سا که مراد فاعلم است و هر کس بیک معنی از این جمله بمنزله  
 ناکند جمله ما قبل است فاذا کان ذلك ذلك در این مقام اشارت بجاول اجل و

نکند  
 در  
 این  
 صورت  
 غیبت

میدهم باینکه نیست خدای سزای پرستش و معبود بحق سواى یکای جهان و باینکه محمد  
 رسول و فرستاده اوست بر عالمیان که بر کزیده است و با واسطه علم او و دانستند  
 است از پیام مردم بسبب ذات و کاهی و باینکه خدای تعالی بر اینگزاشته جمعی است که در  
 غیرها است و سوال کنند مردم است از اعمال ایشان و داناست با آنچه در سینه ها مکتوب  
 است در خاطرها منقوش پس بدین که وصیت میکنم برای حق و کفایت مثل مرا  
 تو وصیتی با آنچه وصیت کرده است مرا بان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چون اینچه را  
 شد نیست با حق شود و قضاء من در سدا بفرزند من ملازم خوانم خود باش و بگو کاهی که  
 از تو بجویم بگردی و باید که بزرگترین غمها تو غم دنیا نباشد و وصیت میکنم  
 ترا بفرزند بر نایب باشی نماز تو در سدا و وفاتان و با ذکر و زکوة بچی که مستحق  
 است چون وقتان در رسد و با اختیار صحت خاموشی جانی که شبهه بوده باشد  
 بعد از است بدین معنی و حق بیاطل مشتمل نباشد رعایت کردن عدل و انصاف در حالت  
 و حال غضب و حسین سائوک بایم سائیکان و کرای داشتن مهما و رحم آوردن بر ارباب غیب و  
 مشقت جمع کردی و محنت گرفتار باشد و رعایت صلوات رحم منکی با خود ایشان و دوست  
 فقر و مساکین و هم خشنی ایشان و نواضع بسیار ایشان زیرا که نواضع کرده و فروتنی با  
 مردم بهتر عبادت است و گناه کرده شامل و امید و پیا آوردن سرک و ترک دادن دنیا  
 بدین شی که نفس تو هرگز و دشمنه غیر بالاست افتاد شده و خوار شده امراض و بیماری  
 و هم چنین وصیت میکنم ترا بر سر الهی و دست و عداوت بر زبان و اشکار و طبع میکنم ترا از  
 شائب کردن در قول و فعل و باید که چون امری از امور خیرت ترا پیش آید زود بان بباد  
 نماز و بوفتد بگردن پندازی و چون بکاری از کارهای دنیا میاید بباد نمود زود  
 بر سران نروی و صبر کنی تا رسد خود را در آن بجا و ذاق که اقدام بان منصفن ضرر دنیا و غیر  
 نیست و بر تو باد که از مواعظ غمت و محاسبت که بگردد آن مضمون تو باشد اخر از غایت

که پیش

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيد المرسلين وآله  
الطيبين الطاهرين

الفؤاد وسائل الناس عن أعمالهم عالم بما في الصدور ثم اتى بوصيك ما حسن وكفرك  
 وصيا بما اوصاني به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاذا كان ذلك يا بني فانه  
 بينك وابل على خطيتك ولا تكن الدنيا اكبر همك واوصيتك يا بني بالصلوة عند  
 وقتها والزكوة في أهلها عند علمها والصدقة عند الشبهة العذبة الرضا والرضى وحسن  
 واكرام الضيف ورحمة المجرى واهتمام السابغ وصلة الرحم وحب المساكين ومجالسة الواضع  
 فانه من افضل العبادات ورضوا الامل وذكر الموت والزهد فانك وهين مشور عرض بلاه  
 وطبريح سقم واوصيتك بحسبته الله في سائر ارك وعلا بينك وانها لك عز الشرح في  
 القول والفعل واذا عرض شيء من امر الاخرة فابداهه واذا عرض شيء من امر الدنيا فانه حتى  
 نصيبك شاكس منه واياك وهو اطن التهمه ويجلس الطوبى به التسوفات قرن السوء بغير حليل  
 وكان لله يا بني عاملا وعن الخنازير واولي الامر وقامرا وعن المنكرات هيا ورائع الاخوان  
 في الله واحب الصالح ودار الفاسق وعن دينك البغض بقلبك وايدرا باعمالك لئلا تكون  
 مثله واياك والجاور في الطرفان ودع الممارات في مجارات من لا عقل ولا علم واقتض بل يحي  
 معيشتك واقتصد عبادتك وعليك في باب الامر الدائم الذي نطقه والزم الصمت  
 سلم وقدم لنفسك نعمة وعلم الخير فاعلم وكن لله ذكرا على كل حال وارحم من اهلك  
 الصغير فتر منهم الكبير لانا كلنا طعام حتى نضد في كل وعليك بالصوم فانه زكوة  
 اليد وجنة لاهله وجاهد نفسك واخذر جليبتك واجنب عدوك وعليك بحجاب  
 الذكروا اكثر من الدعاء فاني لم االك يا بني تضام هذا فراق بيني وبينك شرح كلام  
 بلغت نظام در ضمن اغاز وابتحام اعطاه مشتمل برؤيتك ببيتك او في كل حال  
 كلام امام عليك السلام انك تجويد من الزمان وقامت نرد بك سيد دوى عن اوده در  
 مقام وصيتك قد بين كفت ابن اسنا بخر حبيت ميكنه با على نبي طالت برادر رسول  
 خدا صلى الله عليه وآله وسلم ومضا الشرفا قول وصيت من انت بدت في كبر من كوا

از آنکه این عهد با تمام خواهد رسید و زود در معرض نقص نخواهد ماند و بعضی از  
 مشایخ مغربین بین و با هر نماز علم و خردت که بدان خبر میدهند از بعضی وقایع علم  
 کون و عناد و نسبت پیدا کنند از خود ذلایا نقل پیغمبر صلی الله علیه و آله و من  
 نظیر بدام در شام که مضمون بر چند بود از احوال پادشاهان مصر و شپند که از  
 از جعفر و جامعه اسفند که کرده اند و الله اعلم نا اینجا بود در جبهه کلام میرشد شریف و  
 موافق حدیث بدست و روایت کرده شده است بسند که متصل است  
 الطاهر محمد بن الطوسی که او گفت روایت کرده است بن شیخ محمد بن محمد بن یحیی بن  
 اشای ماه بیاک و مضامین سال چهار صد و از جبهه که روایت کرده است بن محمد بن علی بن  
 معرفت یازده روایت کرده است بن ابوعلی محمد بن همام الأسکافی که از نقاب رحله  
 و جلیل القدر است ابو محمد هرون بن موسی از او نقل کرده است که پدر من با امام حسن عسکری  
 علیه السلام نوشت که فرزند من هرگز صحیح نیامده و این وقت اهل بلجلی بهم رسید دعا کن  
 که بدرگاه تقد که فرزند من در این عمل پیر نباشد و صحیح بیاید امام علیه السلام بصدقه  
 هم بخط بیاک بن نوشتند که دعا کردم خصوص عرق فرزند من صحیح نیوگامت کرد بعد از  
 دو جو دادم و کتاب جامع انوار فی تاریخ امیر الاطهار و از مصنفات او است که  
 کرده است بن جعفر بن محمد بن ابی طالب که اکثر علمای رجال صحیفش دانسته اند و بعضی نسبت  
 وضع حدث با وفاده اما شیخ طوسی رجال خود نقلش دانسته و حکم بن یحیی بن یحیی  
 اعلم که روایت کرده است بن احمد سلاص غنوی که روایت کرده است بن محمد بن حسن  
 که روایت کرده است بن ابومعمر از ابوبکر بن عباس از جمیع اصحاب که روایت کرده است بن  
 بن علی بن طالب علیه السلام که گفت انصرت فی الوفاة اقبل بوجهی فقال هذا ما اوی  
 به علی بن طالب ابو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن عمه و صاحب اول و صلیخ  
 شهدان لا اله الا الله و ان محمد ارسلنا به نبیا و ان الله باعث من

نفرمودند گفتند ان الله خبصا بعبه ملاقات بسکم با خداي خود در حالتيکه  
 کوسندم و مثل اخبار حضرت کجیل ز یاد ابا انکه حجاج بن يوسف مضاد و خواهد  
 کوز و اخرجان شد و مثل خبر دادن ایشان و فنی که بجانب صفین منوخر بود و ند چون  
 زمین کربلا رسید بشهادت امام حسین علیه السلام در آن زمین و مثل خبر دادن  
 انحضرت زوال دولت بنی عباس در وقت مشرکان و غیر اینها آنچه در کتب سیر و تاریخ مذکور  
 است در السنه و افواه مشهور و در کتب از اخبار وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و  
 املا میکردند و نفر نیز میفرمودند حضرت امیر مینوشتند کتابت حفر و کتابت جامع که  
 علم آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت در آن ثبت بود و شیخ بزرگوار محمد بن  
 یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر رضا علیه السلام احادیثی بسیار نقل کرده  
 است مشغران که کتابهای مذکور نزد انحضرت علیه السلام بود و بعد از ان امیرالمؤمنین  
 علیه السلام بیات یک از اولاد و اجداد ایشان که هر نسل امامت عصمت یافتن بودند صلوات  
 الله علیه و انقال بیات و از یکدیگر میراث میبردند تا بصنای الامیر علیه السلام رسیدند  
 سید شریف در شرح موافق در محبت اعیان علم واحد بد و معلوم کلام جبار در کلام  
 که ترجمه اش این است جعفر و جامع و گمانند منسوب علی که الله وجهه که بطریق علم  
 هر و جمیع حوادث و ذکرا تا انقضای عالم در آنها ثابت است اما ما معرفه از اولاد  
 انحضرت زاهد علم بان حاصل بود و از روی انها حکم میکردند و از وقایع اینده خبر  
 دادند و در کتاب قبول عهد که حضرت امام رضا علیه السلام بمامون عباسی نوشته  
 است مذکور است که انک قد عرفت من حقوقي ما لم یعرف باؤک قبلک منك عهد  
 ان الجعفر والجمعه بملکان علی ان لا یتم یعنی بدستی کنوا هم امون دانسته از حضور که  
 بر مردم است که خوانم و ریاست باشد انرا که پدید آوند دانسته بودند پس قبول کرد  
 من عهد که بامون در پیاداری و لیکن جعفر و جامع دلالت دارند بر خلاف ان و خبر میدهند

ترکانم

میکرد که من از اصحاب رسول صلوات الله علیه و آله که تا امروز مانده ام و جمعی از باطلین هستند  
ضد انوع عوی و کرده بودند و او احاطت بسیار وضع کرده است و میگوید که من اینها را  
از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم و صاحب فاموس که محو زینت و عیوب و ذنبا دی باشد  
میگوید من آن احادیث را از اصحاب شنیدم و در بعضی کتابی بنویسند کرده است در اینست  
کتاب احادیث مذکور و آنرا کسرتن یا بارتن نام کرده است و با جمله احادیث موضوعه  
زیاده بر آنست که زبان بیان از عهد اعدا دان بر خواندند اما اینها هر بیاید دانستند که  
این حدیث من است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که در نزد حضرت امیرالمؤمنین  
علیه السلام که ایچ شده و ایچ خواهد شد ممکن است که محمول شود بر احکام شرعی و  
که واقع شده است مسائلی که واقع خواهد شد می تواند بود که محمول بر بعضی علوم غیبی  
شود که حضرت عزت جل که رسول خود را صلی الله علیه و آله بر آن اطلاع داده بود چه  
که اصحاب سپرو توارنج از سنی و شیعه نقل کرده اند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آن  
منشیان خبر میدادند مثل آنکه وقتی که خطبه در زیر از آنحضرت خوانده می شد که بقصد عمر  
بنجا آوردند منوچه حرم الهی شوند فرمودند که والله ما بر بیان الامر و لکن بر بیان الامر  
وان الله تعالی پیش کرده ما و بظفر بهما یعنی بعد از آنکه ایشان اراده عمر ندارند بلکه  
اراده دارند که بصره در مقام قتل آن بگریه و حسادت شوند بدست کسی که حضرت عزت جل  
گذاشتند که مکر ایشان را بر ایشان و مثل اخبار آنحضرت بر عدم عیوب و خوارنج هر دو از آن  
فرمودند که کف بگریه و قد اخبر رسول الله صلی الله علیه و آله ان تصور عمر و دونه  
یعنی چگونه خوانند بوی که عیوب کرده باشند از بهر حال آنکه حضرت مقدس نبوی صلوات  
الله علیه و آله خیر داده اند بمن که محل در افتادن ایشان بر خاک فنا که کباب از مکان کشته  
شد ایشان باشد اینجانب تر خواهد بود و مثل خبر دادن آنحضرت بکشته شدن خود قبل  
از وقوع آن است چنانچه در آن سرشته پناه بر مقدار آنکه سدر منقو تواند کرد غذا شتا

عنفی  
و ظمیر خود را در دست بر ایشان

ابابکر و الزینا ارواح بر کزید و امثال این حدیث بسیار که در شان ابی بکر نقل کرده اند  
 بعد از آن صغایر گوید که من با آنکه نسبت بسیار بهم بجز از سنل او هم میگویم در باب  
 او آنچه حق است بواسطه آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند قول الحق  
 ولو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین یعنی بگوید بر سر او حق تر از پدران میکند و اگر  
 چه خیر آن بنفسها و پدر مادد و اقاربش عاید باشد این میگویم از جمله موضوعات  
 است که روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت فرموده اند اول من یعطی کتابه  
 بهینه عمر بن الخطاب له شعاع کشف الشمس قبل فاین ابوبکر قال سر فی الملائکه یعنی  
 اول کسی که روز قیامت نامه اعمال او را بدست راست او دهند عمر بن خطاب خواهد بود و او را  
 در خشتند خواهد بود مثل در خشتند که انبیا گفتند پس ابوبکر کجا خواهد بود فرمودند  
 ملائکه او را ز دیده خواهند دید که از غایت میل خاطر که با او داشتند نایبند و از جمله  
 موضوعات است ابابکر و عمر قبل و مرثیه عثمان و علی با جلد الحد یعنی کسی که دشمن  
 دهد ناسرا گوید ابابکر و عمر را مشو قبل است و کسی که ناسرا و دشمنام دهد عثمان  
 علی را مشو حد و امثال این لطایف بسیار که در بیجا عرض کرده اند و از جمله موضوعات  
 زرغبانند در بیجا یعنی زبانه کنند بنیید یکدیگر را بگویند و در میان که نهایت بر آن  
 با عتاز و یاد حیات است که از آنکه هر دو دنیا بدیدند نظر الی الحضرة بن عبد البصر  
 یعنی بدیدند زبانه میکند نور چشم زامن فاد اعنی اربعین خطون غفر الله له یعنی  
 هر کس چهل قدم کور بر راه برد میامزد خدای تعالی او را العلم علما علم الادیان  
 و علم الابدان یعنی علم که در این دنیا بدیدند منحصراست و در علم علم الادیان که علم است  
 انفسه و نفسیه حد و کلام باشد و علم الازان علم طب است علما و علما نا اینها ترجمه  
 کلام صغایری بود بطرف فاینتخاب نقل است که در ولایت هند و سنا بعد از شتر صد  
 سال از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرده پیدا شده بود نام او با باون و در

علم ابدان

خلفنا و برانوجه مقدم است و از ابتدای خلقت تا اوان از او بظهور میرسد الجنة و آدم  
 الا سجنه جهنم خانه از باب سجن و کرم است کتابه از آنکه سخاوتمند کم و بیدل مال بود  
 خیر پیشتر از اعمال حسنه و بکر با عشت خول همیشه شود طاعة النساء قدامه پیر و  
 و طاعت زنانه در کارها باعث ندامت و پشیمانی است و انکار کتابه از آنکه در باب ایشان  
 میاید مصلحت پیشا و دروغ و مخالفت و من بعد اید تا پشیمانی دست ندهد و حق  
 ایشان را کرامات دهن کردن و در قبر گذاشتن و خزان خود را از امور کرامه داشته  
 شده است نه عقل طلبوا المهر عند حستان الوجوه طلب کنید و بچوید چهره سبکی  
 نزد خود رویان که کشند ع روی سبکی و دلیل خلق نکوست **لا هم الا هم الدين ولا**  
**وجع الا وجع لعين** نپشتانده می گردانده فرض و نپشت و دشواری و در چشم کتابه  
 از آنکه ضعف اندوه فرض و شدت در چشم بر نپشت است که آنها و دردهای دیگر در  
 این هیچ بینا بداند که قاره لکل مسلم مرگ کفاره است هر گناه هر مسلمان نیز اینچنین که  
 نبود اسلام شکر است یا بدغم گناه نداشته باشد که الم سره او که او را از آن که نپشت  
 کفاره گناهان او خواهد شد ان التجار هم الفجار سوداگران هر فاجر باشد و فاجر معنی  
 دارد و روع هر دو آمده است و هر دو معنی مناسب مقام است خطابش شاید که معنی نماند  
 است باشد و الله علم و صفا مذکور که منسوخ است صفایان که در هر یکی است از کتب  
 ما و راه الهی در کتاب و در اللفظ که از صفات و ذکر کرده است از جمله احادیث <sup>صواعق</sup>  
 احادیثی است که بعضی کان برقه که پیغمبر ص و الله علیه السلام در شان ابی بکر اینها را گفته  
 مثل ان الله يبغلي للحلاب يوم القيمة عامة و يبغلي لك يا ابا بكر خاصة یعنی بدستی که  
 خضر عشت جلاوه میدهد خود را روز قیامت بر چینه خلافت بعوم و جلاوه میکند  
 بر تو ای ابی بکر مخصوص حدیثی جبرئیل ان الله خلق لنا الارواح اخنار و روح ابی بکر  
 من بین الارواح یعنی جبرئیل گفت بمن بدستی که چو حضرت عزت خلق ارواح کردند



اشهدان ففاه ففاه کتای علی رسول الله صلی الله علیه و آله الخ که ففای او ففاه و کوی  
 که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بست است که هرگز پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 نگفته است که او جناح نهانیش این مرد خواست که برمانند یکی نماید و خوش آمد در کار ما  
 کند و در حال فرمود که کوی تو از بیج کردند و گفت من او را با این عمل داشتم یعنی مسلح که از  
 من بلبیب کوی ظاهر بود و او را بر این الحاق داشت و بعضی از زناد فر حدیث بسپای  
 وضع کرده اند و هم چنین غلامه و خواج چنانچه از بعضی ایشان روایت کرده اند که  
 بعد از آنکه از کراهی و ففان خود برگشته هدایت یافتند گفتند مردم که نظر کنی این  
 احادیث و بخاطر او دیدی که از که فرامیگیری زیرا که ما چنین بودیم که هرگاه رأی میسند  
 از برای رواج آن حدیث بسپای وضع میکردیم که مطابقت واقع نبود و بعضی علماء مثل حضرت  
 محمد صفائی که در علم لغت مام وقت بوده و بضایف بسیار در علم دارد و غیر او از  
 او چند کتاب در بیان احادیث موضوعی نزدیک به ده اند و از این جمله شمرده که استعداد عظیم  
 بغیر بعضی معانی است که بغیر خود پیدا باشد یا شد و از مشاهده اخلاق و احوا  
 او پیدا خود حاصل کرده این معنی که آنچه از افعال و اخلاق او بنظر عقلش خوش آمد با  
 خود را بان متخلف و منصف داشته باشد و آنچه خوش نیامد باشد اجتناب و احتراز از او  
 لازم شناخته **مخرج کوی** که اگر اندک اکاهی باشد مشاهده خود نیز در آیات  
 کفایت و احتیاج بغیر خود نیست چنانچه از آن خبر پیدا شد حدیثی که مثنویت یا المع  
 علی السلام که انظر و جهات المرافقان کان حتما فافعل ما یناسبه ان کان من جنس  
 بجمع بهین الهمجین یعنی نظر کن در این کوی و کوی تو شکونی باید بعل از آنچه مناسب روی نکوی  
 و اگر زشت باشد میان دو زشتی که زشت و فعل بد باشد جمع مکن و زشت و  
 بد نکوی که در مجرای معنی منشی فی بطن امر بد بخت و بی سعادت کوی است که  
 در شکم مادر بد بخت بی سعادت باشد کما یزانه کسی که بد بخت بی سعادت در آن

و هر چه در این باب  
 از حدیث است

حاضرین و غایبین و غیره

و اسطرالضیح از اظهر و در اصطلاح علیست که بحث کنند در آن از کلام خدای تعالی که  
میچشد اعجاز نازل شده از حیثیت دلالت کرده آن بر معنی که فرمود خدا از آن و پس در قصد  
بواسطه بر طرفین بحث از حدیث قدسی است که عبارت از کلامیست که از جانب حضرت  
غریب نازل شده باشد بقصد اعجاز باشد من طاعت او و عصیت یعنی از امری که موجب  
طاعت خدا باشد یا بااعت معصیت او و ان بهما و قلوب علماء و حکما یعنی حکمت چه حکم بقیه  
و سکون کاف معنی حکمت نیز آمده است و در روایتی که حکمای کراف و فتح خوانند و  
که خوانند شود که جمع حکمت باشد **مما یسبح** صحیح شک نیست در آنکه بنا بر بعضی از اقوال  
فاسد و مطالب باطله مثل فریاد و رواج یافتن از راه زانقه باطله و دروغ بستن  
بر سوی خدا صلی الله علیه و آله **بسته شد است** و اینکه بعضی دعوی کرده اند که طرف اول  
از آن شده است کسی را نمکین اراده آن نداده اند ظاهر البطالست و نقل راوی در این حدیث  
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که **فدکثر علی الکتابه دلیل است** بر وقوع آن زیرا که کلام بعد  
خالی از آن نیست که کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله هست یا نه و بر هر تقدیر مطالب حاصل  
و دلیل دیگر بر مطلب مذکور وجود بعضی احادیث است که مضافین ایشان شاید که  
است چنانچه جمع میان ایشان هیچ وجهی ممکن نیست و بیفایده معلوم است که بعضی از آن اسامی  
بعضی نمینند و با جمله وضع حدیث بواسطه فریاد که حضرت امیر اومنین علی علیه  
السلام در این حدیث شایسته آن کرده است **بسیا واقع شده است** از این جمله حکایت کرده  
اند که غیاث بن ابراهیم مجلسی عیاشی اخل شد و چون همگرا محبت و میل بسیار بلیغ  
و در بواسطه خوش آمد او گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است **لا یخفوا**  
**حافرا و یصلوا جناح و حال آنکه چنانچه در شرح حدیث اول بنویز که یافت از جناح اخل**  
**حدیث نیست** همگرا حاف خوش افتاد فرموده کرده هزار درم در وجه انعام یا و برسانند  
و چون از مجلس مذکور رخصت انصراف یافته برآمد همگرا بفراموشی در یافت که حال چیست گفت

جمله میاورند بی مرجع یا راجع بوضع جمله مثل هو و دایه کریمه قل هو الله احد که بعد  
بعضی معنی شان و فصل است و مرجع ندارد و میباید بعضی راجع است یا الله و یکون  
اذا فعل نام است که بجز احتیاج ندارد و او با اسمش که الکلام است خبر کان است و <sup>جهان</sup> و  
صفت الکلام است جمله الکلام اگر چه معترف بالقدمه است و صفتش ان میباید واقع شود  
مکرم معترف بالف و لام لا بوضوح و اللام الا یمثلها ما ایجاد در حکم نکره است بواسطه  
عمومی که از ان اراده شده و میباید بود که حال باشد از وجهی هم کان بمنزله فاعل است  
و میباید بود که یکون ناوضه باشد که بجز احتیاج است و برین تقدیر که وجهی خبر او <sup>معد</sup>  
بوقشید فافاه نفر نیست جمله منفرعت بر ما قبل است که وجهی خاص و عام باشد  
و لم یدر ما عنی الله به و ما موصوفه و بدست است و معنی است که فاعل پیشین باشد و مفعول  
لم یعرف و لم یدر در کلام مفقود باشد که تقدیر کلام چنین باشد که پیشین و اعمی الله به علی  
من لم یعرف و من لم یدر ان له وجهی مختلفی فی الود معرجه یعنی با ان خلوش صاحب خود است یا از  
تخلیه حاصل معنی آنکه میگذاشت مرا که تا او در آن کم هر جای که میگفت ظاهر است که  
دوران بجهت نیست بلکه سر آمد و در بعضی است یعنی حضرت شیخ صلی الله علیه و آله مطلع  
ساخت مرا بر اسری که از دیگران اثر مخفی میداشت و میگذاشت مرا که خوش کنم یا او در  
معارف الهی و علوم ملکوتی که مریدانش بلندتر است از آنکه هر کس بی بیان تواند در بازار یا  
از یک گن بر آن مطلع تواند شد و علی ناویلها و منسیرها ناویل عبارتست بر کس که این <sup>بمنصرت</sup>  
ساختن کلام است از معنی ظاهر یعنی که از ان مخفی تر باشد و انرا از ال قول گرفته اند یعنی  
رجع بر جع باشد و مفسر شده که هر بی نام معنی ظاهری و باطنی است و انرا اینجا پیش  
که حضرت مطلع ساخت او را بر باطن فلان که هر کس ظاهر نیست و تعلیم کرد با او علی السلام  
اسری که بر هیچ کس منکشف نبود و منسیر لغت بمعنی کشف و هو با ساختن معنی لفظ  
مانند از فتر که قلب قرانت معنی کشف عربی گوید که استغراق از اعز و جهتها اذا کشف

بزود خود را بر اسلام مبدارند از روی ندانیدن خود را مسلمان و اینها بداند آنکه در  
 نفس الامر متصف با سلام باشد لا یشتم ولا یجرح عطف بربط است  
 است یعنی نفس خود را اتم و نگاه کار بنداند بدو رخ بسن بر رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و قد اخبر الله عن الشافعیین بما اخبره مراد این است که منافقان ظاهری نداشتند نیکو  
 بسیار خوش کلام و شیرین کوی بودند و سخنان رو اندود داشتند که موجب فریبند  
 شدند مردم بودند بان با عشا ضد یوم مردم ایشان را در آنچه نقل میکردند از رسول خدا صلی  
 علیه و آله از احادیث مرشد بیان است کلامی که خصم غرضت پیغمبر خود را صلوات الله علیه  
 الی در معرض خطابت بیان در آورد است و اذا را ایتهم تعجیلک اجسامهم یعنی چون بینی  
 ایشان را یعنی منافقان را شکست میاورد در اجسام ایشان از غایت صیانت و حسن  
 که ظاهر ایشان بان را اسناد است و ان یقولوا لیس لعلهم و چون بعضی در میانند گوش انداز  
 بران بواسطه طرافت کسا و حسن بیباکی که آن که اند با زور و الکذب متعلق است  
 یعنی نفسی نزدیک ایشان با امر ضالک که مردم را با ناسخ و ریح میخواند بسبب و در  
 است بر عطف کذب بر عطف تفسیر است چه در معنی کذب است ناسخ و منسوخ خبر تا  
 است و خبر اولش مثل لغز است میباید بود که خبر مبداء محذوف باشد یعنی بعضی  
 ناسخ و بعضی منسوخ یا بدل باشد از مثل و ممکن است که مجرد خوانده شود که بدل از  
 باشد و کوی نگوید که چون بود که بدل از قرآن باشد و حال آنکه نمیتواند که قائم مقام  
 او شد چه مثل اگر بر سر او در آمد معنی فاسد میشود و هر که نزد اکثر محققین لازم نیست که  
 بدل قائم مقام میکند واقع تواند شد چنانچه صاحب کشف الحجب بر او ایستاده و  
 الله شرکاء الحق بدل شرکاء داشته و حال آنکه در این مذکور شرکاء قائم مقام نمیتواند  
 شد چنانچه ظاهر ظاهر است و قد کان یكون من رسول الله صلی الله علیه و آله کلام له و حقا لکم  
 کان در این فسر ضمیرشان است مشرکان و ضمیرشان عبارت از ضمیر است که قبل از

تواند

واقع

بوده و نیز چیزی که بعد ازین خواهد بود و نه کبابی را که بر پی از این ای سابق علیهم  
 السلام نازل بود قبل از او و طاعت معصیت مکرانکه تعلیم کرد امر ابومن و بخار  
 گرفت و حفظ کردم امر او فراموش نکردم خرفی را از آن بعد از آن دست میاک را بر سینه  
 من گذاشتند دعا کردند بخدای تعالی که پر کرد از اندک مرا از علم و حکمت و نور معرفت  
 پس گفتم ای رسول خدا باید و ما درم فدای تو یاد از وقتی که دعا کرده خدا را و این دعا  
 کرده چیزی را فراموش نکرده ام و چیزی را فراموش و فوت نشد که نوشته باشم  
 ایامی بر من که بعد ازین چیزی فراموش کنم حضور فرمودند تمیزیم بر نوع چیزها  
 که با جهل پیشتر داشتند یا شیء پیشتر و حکما و منشا بهای حکم در لغت بمعنی مضبوط  
 و استوار است در اصطلاح اطلاق میکنند بر کلامی که معنی آن واضح باشد و مقصود  
 از آن بر کسی که عارف با لغت باشد ظاهر بر کلامیکه از شیخ یا تخصیص یا از هر کس و مضبوط  
 باشد و بر اینچه نظم آن مستقیم باشد خالی از خلل باشد و بر اینچه در ثواب و بدل آن سوا  
 بگویند بجز در هر یک از معانی مذکور منشا به و مقابل است یعنی بر معنی اول منشا  
 است که معنی آن وضوح نداشته باشد و مقصود از آن ظاهر منشا باشد و بر معنی ثانی آنکه  
 شیخ یا تخصیص یا هر دو در آن راه یافته باشد و بر اینقیاس و اینجاست از محکم و منشا به هر یک از  
 معانی مذکوره مراد میشود و والله اعلم قد کثرت علی لکتابه کذا به شیخ کاف و شد  
 ذال بر وزن سبانه صیغه مباهله است جار و مجرود که علی باشد میتواند بود که بان  
 باشد یعنی بدین که بسیار است و رفع کوی بر من و میتواند بود که متعلق بکثرت باشد  
 بنص این معنی جمعیت مانند آن یعنی بسیار است مانند در حالی که جمعیت بر من ابواب کذب  
 و دروغ فلینبوء مفعول من التار یعنی تیر منزه بدین معنی که فرود میاید و منزل خود  
 که از اشیء میباشد کاب از دوزخ و این حدیث را یعنی من کذب علی صغدا فلینبوء مفعول  
 من التار و از احادیث خوانم شمر داند و حکم بنواثر آن کرده و منضوع بالاسلام یعنی

الله عليه السلام آنچه سوال میکردند از آنحضرت جواب فراموش نمیدادند چه بودند بعضی از  
 ایشان که سوال میکردند و جواب آنرا خوب نمیفهمیدند و دست میداشتند که آنرا  
 تاره بنیاد و مسئله از رسول خدا صلی الله علیه و آله میپرسیدند تا ایشان بشوند  
 آنرا و بدست میبردند که بودم من که داخل میشدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز  
 یکبار شب و هر شب یکبار پیش خلویت میکردند تا من در آن داخل شدم تا من با آنحضرت  
 میگذشتم هر جا که میگردیدند چنانچه اصحاب رسول صلی الله علیه و آله هر میداشتند که  
 یکی دیگر غیر از من حضرت بر او جبر سلوک میداشتند و آن سلوک مخصوص من بود و  
 بسیار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه من میآمدند و هرگاه من داخل میشدم  
 بخانه آنحضرت در بعضی منازل ایشان برای من خلوت میکردند و از واج ظاهر خود را  
 از پیش من برمیگزیدند چنانچه کسی غیر از من پیش آنحضرت نمینامد و چو آنحضرت  
 چند خلوت با من در منزل من در میان مدینه قاهره و علیها السلام از پیش من برمیگزیدند  
 و ترکیه را از فرزندان من بواسطه محبت آنحضرت بر ایشان با محبت ایشان با من  
 آنحضرت بر خلاف از واج ظاهر و هرگاه سوال میکردم جواب میفرمودند و چون  
 خواهم پیشم و سوالهای من تمام میشد ابتدا بکلام میکردند و نازل شد بر  
 رسول خدا یعنی از قرآن مجید مگر آنکه فرمایند آنرا و او داشتند و من خواندند آنرا  
 نوشتیم آنرا بخط خود و تعلیم کردیم بر من تا او را و تفسیر آنرا و بر من ظاهر ساختند که  
 ناسخ است یا منسوخ حکم است یا منشا به خاص است یا عام و دعا کردیم بر خدای تعالی  
 که توفیق فرماید و یاد گرفتن آنرا من کرامت نماید پس من بر کتفان دعا فرمودم و نمودم  
 ایضا از کتاب خدای که عزت پرست بزرگ و از یاد ندادم علوی را که املاء آن بمن کرد و  
 آنرا نوشتیم از وقتی که دعا کردیم من با آن دعا کردیم و نکذاشت چیزی را که حضرت  
 ما و تعلیم داده بودند از حلال و حرام و از امر و نهی و نه چیزی که قبل از آن

کرده است و معترض قبولش در نمی آید و عمل بجهت او نش نمیکنند اگر خوبتر میدانند  
 که وهم کرده است هر آینه ترك آن مینماید ستم بر آنکه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 شنید است چیزی را که آنحضرت امر بان کرده است و بعد از آن یعنی از آن فرموده و او را  
 علم با نیست یا شنید است از آنحضرت که طهی از چیزی کرده است و بعد از آن امر بان  
 فرموده و او را نمیداند از آن پس حفظ کرد است فسو حدیثی است که عالم بنا سنج باشد  
 و اگر بداند که آنمشو شد است هر آینه ترك میکند آنرا و اگر بداند مسلمانی است و آنچه  
 که از آن میشوند که آنمشو است هر آینه در مقام ترك آن میشوند چهار کسی که هرگز  
 بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ نبردند و دشمن میدانند دروغ را  
 بسبب ترسوی که از خدا دارد و بجهت تعظیم که در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 رعایت میکنند و فراموش نکرده است بلکه آنچه شنیدند و چنانچه هست حفظ کرده است  
 و چنانچه شنیدند نقل از نمیکنند آنکه چیزی بر آن زیاد کند یا از آن کم نماید و میدانند  
 که ناسنج کدام است و منگو کدام و بنیاعلم میکنند منگو و ترك میدهند چرا که اینها غیر صحیح  
 مثل قرآن ناسنج میباشد و منگو میباشد خاص میباشد و عام میباشد محکم  
 میباشد ولیکن بود اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله کلامی صادر  
 میشود که اثر او در بود و کلامی صادر میشود که عام بود و کلامی سر میزد که خاص  
 بود مثل قرآن و حشر عزت در کلام مجید فرمود است أَتَيْتُكُمْ الرَّسُولَ  
فَخَذَوهُ وَمَا يُحِيطُ بِعَنْه فَاَنْتَهُوْا بِعَنْه هر آنچه امر کند شما را از رسول خدا انرا فراموش  
 نبرید و هر چه طهی کند شما را از آن ترك از کنید که هر که مرتکب آنرا شود بخت آید  
 و هر که از طهی او اجتناب نماید در و روطه هلاک افتد پیششبه می شود بر کسی که  
 معرفت بان ندارد و نمیداند که خدا تم و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم  
 را آنچه معنی خواستند و نیست اینچنین که هر یک از اصحاب رسول خدا صلی

و رسول خداست صلی الله علیه و آله و جبرئیل رویشا بحضور مستعد شده است و  
 حدیث از آنحضرت استماع نمود از او حدیث فراموش کردند و ایشان را بر حقیقت حال و نفاق  
 او معرفی حاصل نیست و حال آنکه خبر داده است حضرت عیسی از اباب نفاق با پنجه خبر  
 داده است و صف کرده است ایشان را با پنجه صفا ایشان کرده است پس گفت است در

حق ایشان و از اینها هم تعجبك احسانم و ان يقولوا سمعنا و انهم خستین  
 او کفری که آمد که این ابی مردی بود جسم خوش روی و شیرین سخن و جوی نیکو از نسا  
 بهمان صورت بودند چون مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله میامدند مشاهده ایشان  
 باغش عجیب انحصار میشد حضرت عیسی از این فرستاد یعنی چو میبینی منافقان را  
 سگت میاورند در لجهها ایشان از فریبی و شرعی تا زکی و اگر سخن میگویند کوش  
 میکنی سخن ایشان و حال آنکه در عدم عقل و فطرت فکر کو یا ایشان چو باخی خست  
 شده اند و بدیوانها باز نهاده یعنی شیخی چندند خالی از علم و فطرت چو ماندند بعد  
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله و تقرب نزدیکی حبسند با همه ضلال و جمعی که مرد  
 یافتند و نوح میخوانند بیدار و غوغ و بهشتی که میبندند در ایشان را مویها و میبندند  
 و رقاب مردم را در دفعه اطاعت ایشان نهادند و خوردند بسبب ایشان دینار او  
 بدین شی که مردم با طبع با پادشاهان و اهل دنیا اند مگر کسی که حضرت عیسی نگاه فاش  
 باشد او را در پناه خود این است یکی از چهار کس که مذکور شد در کمری که از پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله شنیده است چیزی را و اینجا پنجه شنیده حفظان کرده و در وهم افشا  
 پس اگر چه از روی دانستی و عمد بر آنحضرت دروغ نرسند اما انرا که اعتقاد دارد که از  
 پیغمبر شنیده است در واقع چنان نیست در دست گرفته مردم میگوید و عمل بعضی  
 ان می نماید و بهر کس و ایشان میکنند و میگویند من از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 این چنین شنیده ام اگر مسلمانان بدانند که او دران وهم کرده و اینجا پنجه هست حفظان



فو تضد یقیناً از ایشان شنیده ام و دیده ام در دست مردم چیزهای بسیار از نصیب  
 قرآن و احادیث مصطفی صلاواته علیه السلام که شما مخالفت میکنید ایشان را در اینها  
 و دفع شما آنست که هر اینها باطل و کذایست ایها سپید مردم و اگر بخواهید خدا صلاواته  
 علیه السلام دروغ بپندارند از روی دانستن یکی و عهد و نفسی بر کرده باشند کلام خدا  
 از پیش خود بی آنکه از کینه شنیده باشند راوی گوید بعد از این سوال امیرالمؤمنین  
 علی علیه السلام در کتب او دروغ فرمودند که سوال کردی جوابی ندادم بدستی کردی  
 دست مردم حق هست باطل هست راست هست دروغ هست تا سخ هست که دفع حکم  
 از این عهد و دیگر کرده و منسوخ هست که حکم آن باینست دیگر یا حدیث دیگر یا اطل شده  
 عام هست که شامل چند چیز است خاص هست که بعضی افراد اختصاص یافته است حکم  
 که معنی مراد از آن واضح است بر جمعی که فاد و بلغت باشند ظاهر و منشا بر هست که بر خدا  
 است محفوظ است که اینها بر هست بیاد ماند و مو هو هست که فهم آن کرده اند  
 در واضح نه اینچنانست پیچید که دروغ نبیند مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 عهد انقضی تا آنکه برخواست و ذی باران خطبه خواندن و گفت در آن خطبه که  
 کوه مردم بدستی که بیپاشا است دروغ کوی بر من پس هر کس بر من از تو دانست  
 عهد دروغ بنده هر آنکه فرار باید منزل و ششپنجاه او در افش و چنان دروغ نبیند بر  
 صلی الله علیه و آله بعد از او بدستی که حدیث از چهار کس بیامیرند که ایشان را بچیز  
 نیست اقر کرده که بیای نفاق مبتلاست و بظواهر خود را مو من و امینا بد است  
 ساختگی بر خود بست و در باطن بر کفر خود باقی است خود را مستوجب گناه بینداند  
 و هر چه بر آن اعتقاد ندارد که از روی عهد و دانستن یکی بر رسول خدا صلاواته علیه  
 و آله دروغ بندد و اگر مردم بدانند که او متفق و دروغ گو است سخن او را در حق  
 قبول و پندارند و این او نقل نماید دست پنداشد و لیکن میگویند این مرد از اصحاب

وكلام خاص وقال الله عز وجل في كتابه ما اتاكم الرسول وما نهاكم عنه فانتهوا فثبت  
 علي من لم يعرض ولم يدع علي الله به رسول الله صلى الله عليه وآله وليس صحاب رسول الله  
 صلى الله عليه وآله كان يسأله عن الشيء يفهم وكان منهم من يسأله ولا يفهم حتى ان  
 كانوا يجيئون ان يجي الاعمى الطارقي فبسال رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يسمعوا  
 وقد كثر دخل علي رسول الله صلى الله عليه وآله كل يوم دخله وكل ليلة دخله فجلت  
 منها اذ لم يعرفها وقد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله انهم لم يضع ذلك باحد  
 من الناس غيري وبما يثبتني كان رسول الله صلى الله عليه وآله اكثر ذلك في بيتي وكث  
 افا دخلت علي بعض منازله اخلا في واقام عتيقنا في عتيقنا عنده غيري واذا اتاني  
 للخواه معي في منزلي لم يفهم عتيقنا ولا احد من بيتي وكثنا فاسالنا اجابوني واذا سئلت  
 عنده وقتت سايلنا ابتدأ بي فامرلت علي رسول الله صلى الله عليه وآله بالباين من الفرائض الا  
 افراسيا واملاها علي فكيفنا بجنتي وعليه بنا وبلنا ونفسها وناسها ومشوخنا وحكمها  
 ومثابها وخصاها وعامتها ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها فانيت باين من  
 الله عز وجل ولا علمنا املاها علي وكثنت من دعائها وما نزلت شيئا عليها من جلال ولا  
 ولا امر ولا نهي وشي كان او يكون كتابا ولا مثرا علي احد من قبل من طاعة او معصية  
 الا علمني وحفظته فلم افسر حرفا واحدا ثم وضع يدك علي صدري ودعا الله ان يملأه  
 قلبنا علمنا وحكما ونورا فقلت يا نبي الله يا ابي انت واتي منذ دعوت الله بماد عموت  
 لم افسر شيئا ولم يفهم شي لم اكبه افسخوق علي الشبان فيما بعد فقال لا انت افسخوق  
 علمنا النسبنا والجهل شرح كلام بلاغت نظام ووصفنا اغاز وناجس وانجام انجان  
 مشمل بربوبيتنا ببيتنا اولك راوي كويدك كفنم با مير ابو مشين بدر شو كوشيد  
 ام از سليمان فارسي به عهد ادا سو واي في عقاردي چينه از تفسيران واحاديث كراون  
 بغير خدا صلى الله عليه وآله روايت ميگردند غير آنچه در دست مردم است وشنيدام از

الجواب ان في ايدي الناس حقا وباطلا وكذبا وناسخا ومسنوخا وعاما وخاصا وحكما  
محكما ومنشاهيا وحفظا ووهما وقد كذب علي رسول الله صلى الله عليه واله عبد حتى  
قام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت علي الكذابين من كذب علي من بعد اقليبتوا مفضل  
من التارثتم كذب علي من بعدة واما السكم الحديث من اربع ليس لهم خاص بل منافق  
يظهر الايمان متضع الاسلام لا يثابتم ولا يخرج ان يكذب علي رسول الله صلى الله عليه  
اله من بعدا فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يبقوا منه ولم يصد فوه ولكنهم قالوا هذا  
صحيح رسول الله صلى الله عليه واله وراه وسقيع مشرفا خذوا عنه وهم لا يعرفون حاله  
وقد اخبر الله تعالى عن المنافقين بما اخبره ووصفهم بما وصفهم فقال عز وجل واذا  
دأبهم نعيمك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم ثم يقولوا ايده ففرجوا الي امة الضلال  
والدعاة الي التارث والزرور والكذب اليه شان فولوهم الاعمال وجاؤهم علي رقاب الناس  
واكلوا بهم الدنيا مع الملوك <sup>وانما الناس</sup> والدنيا الا من عصم الله فهذا احد الاربع ويجل مع  
رسول الله صلى الله عليه واله شيئا لم يحفظ علي وجهه وهم فيه فليست كذبا فهو يبد  
يقول بربو يعمل بربو ويقول اناس عنه من رسول الله صلى الله عليه واله فلو علم  
المسلمون انه وهم لم يبقوا ولو علم هو انه وهم لرفضه وجعل ثالث سمع من رسول الله  
صلى الله عليه واله شيئا اخر يثبتم نهي عنه هو لا يعلم او سمع نهي عنه شيئا غيبا ثم  
امر به هو لا يعلم فحفظ منسوخا لم يحفظ التامح ولو علم انه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون  
انه معوه من ان منسوخ لرفضوه واخر اربع لم يكذب علي رسول الله صلى الله عليه واله  
منسوخا للكذب خوفا من الله وتعلما لرسوله صلى الله عليه واله لم ينسب له حفظا منسوخا  
وحبه فجا بركا سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم التابع من المنسوخ فعل بالتامح ورفض  
المنسوخ فان امر النبي صلى الله عليه واله مثل هذا التامح ورفضه منسوخ وعام وعام  
ومنشاهير وقد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه واله الكلام له وشيئا كلام عام

به اجازت مجلسه و مدینه مطیبه کرده اند پس نکرده نارکان هجرت بجای ایستان دوزخ  
 است و بد با ز کشتی است دوزخ ایشانرا و حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار  
 محمد بن یعقوب کلینی در باب نجاست اهل معاصی از کتاب کافی از امام موسی کاظم علیه السلام  
 که آنحضرت فرمودند بعضی اصحاب خود را از نجاست و هم فتنی مرعی از اهل حدیث  
 و کراهی انشخص گفت بر من چه چیز لازم آید هر گاه مرا بچیز او میگویدند که بگویم و بر اعتقاد  
 خود ثابت و واضح باشم امام علیه السلام فرمودند اما تا آنجا که انزال بر نعمه قضیه کم  
 جبهه آنچه ایا نمیشد از آنکه از زشتی عیبند و کراهی او بدانی بر او نازل شود و افق  
 و از هر خشک زاده عرض هلاک در آوردند و هر شاد و افرایم و با بجمله اگر بر اثر و او چنان  
 از مردم سوای این فایده مندرت نیاشد همین فایده کفایت و حال آنکه خواهد و منا  
 ان فساد از حد و شمار بر وقت هم کلان نوبت بداند و بداند میدد و کوه حدیث  
**و بیست و یکم** روایت شده است بسندی که اتصال دارد به شیخ بزرگوار عماد الاسلا  
 محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابی حمزه از پدر او ابو بصیر از حماد بن علی که از ذکوان ایشا  
 از پیش رفت از ابیه بن عمر البهانی که اگر چه اگر ضعیفش نباشد اندامانجا شیخ حکم  
 نوبتیش کرده است از ابان بن ابی عیاش که از او ابان علی بن الحسن بن است از سلیم  
 فیس الهلاک که از امیر المومنین علی و حسن بن علی بن الحسن بن علی علیه السلام هر چهار  
 حدیث روایت کرده است که گفت قلت لامیر المومنین علی علیه السلام انی سمعت من  
 سلمان و المقاداد و ابی ذر و شبانی یفسر القرآن و احادیث غریبی الله صلی الله علیه و  
 السلام غیر ما فی ایدی الناس ثم سمعت منک بضد فی ما سمعته منهم و ایت ایدی الناس  
 اشیاء کثیره من تفسیر القرآن و من الاحادیث غریبه الله صلی الله علیه و آله انتم تحالفتوا  
 فیها و تزعمون ان ذلك کذب یا ظل افتری الناس علی بکذبون رسول الله صلی الله علیه و  
 وآله صحت و تفسیر القرآن با و ایتهم قال فاضیل علی علیه السلام فقال قد سکت قال

روایت شده است  
 از ابی حمزه از  
 حماد بن علی که  
 از ذکوان ایشا  
 از پیش رفت  
 از ابیه بن عمر  
 البهانی که اگر  
 چه اگر ضعیفش  
 نباشد اندامانجا  
 شیخ حکم  
 نوبتیش کرده  
 است از ابان بن  
 ابی عیاش که  
 از او ابان علی  
 بن الحسن بن  
 علی بن الحسن  
 بن علی علیه  
 السلام هر چهار  
 حدیث روایت  
 کرده است که  
 گفت قلت  
 لامیر المومنین  
 علی علیه السلام  
 انی سمعت من  
 سلمان و المقاداد  
 و ابی ذر و شبانی  
 یفسر القرآن و  
 احادیث غریبی  
 الله صلی الله  
 علیه و آله انتم  
 تحالفتوا فیها  
 و تزعمون ان  
 ذلك کذب یا  
 ظل افتری  
 الناس علی  
 بکذبون رسول  
 الله صلی الله  
 علیه و آله  
 صحت و تفسیر  
 القرآن با و  
 ایتهم قال  
 فاضیل علی  
 علیه السلام  
 فقال قد سکت  
 قال

در این مقام حد کافی باشد و فهم ناقص و نظر درده عشق نوزادش و ناصد خطر آن کوئی که چه عمر و هیلر اندسند و الله الهادی پوشید نماید که آنچه امروزه نظر بود که خود در میان ایشان بوده و از ایشان نبوده باشد و چو عذاب الهی نازل شده او نیز با ایشان است که در ایشان فکر گرفته است و ایشان را در ذکر او اهل معاصی که مرتکب تندکاره باید کرد و باید دانست که در میان ایشان باعث است که با ایشان یا بدست و در عذاب ایشان شریک باید بود اگر چه در افعال و اقوال شرک با واقع شده باشد و موافقت تمام باین معنی دارد کلام معجز نظام الهی که ان الذین توهموا

بعضی مابین دنیا و الاخره که عبارت از میان موت و حیات است باشد هر از عصبه در پیش است که از همه سهل تر و آسان تر از موت است و گویا که اگر بدیده بصیرت باشد خشنود و در این مقام حد کافی باشد و فهم ناقص و نظر درده عشق نوزادش و ناصد خطر آن کوئی که چه عمر و هیلر اندسند و الله الهادی پوشید نماید که آنچه امروزه نظر بود که خود در میان ایشان بوده و از ایشان نبوده باشد و چو عذاب الهی نازل شده او نیز با ایشان است که در ایشان فکر گرفته است و ایشان را در ذکر او اهل معاصی که مرتکب تندکاره باید کرد و باید دانست که در میان ایشان باعث است که با ایشان یا بدست و در عذاب ایشان شریک باید بود اگر چه در افعال و اقوال شرک با واقع شده باشد و موافقت تمام باین معنی دارد کلام معجز نظام الهی که ان الذین توهموا الملائکه ظالمی انفسهم فالواقف کتم قالوا کما استضعفین فی الارض قالوا لکن ان الله فاسع فیها جرمها فاولئک ما و انهم جهنم و ساءت مصیروا و در اخبار آمده که چون جوی از مسلمانان مثل فیس فاکه و فیس و لید و امثال ایشان با او چو قدر از مگر بیدین بجز نکرند و چو در سای فرشتگان بجا نیت بدین میامدند ایشان بجز همراه کافران بجز بگاه حاضر گشتند و بیشتر مسلمانان گشته شدند خضر عزت در شان ایشان این فرشتگان بدین سوخت که آنان که ملائکه یعنی ملک الموت و اخوان و قبض روح اگر قبض شوند در حاله که ایشان ستم کاران بودند بر پرستش نفس خود بواسطه عجز و بجز از مگر با او چو قدرش بران گشتند ملائکه و ملک و با ایشان از روی فرشت که در جبر کار مشغول بودید و امور دینیه و بکدام قوم اختلا داشتید یا مشرکان یا مومنان ایشان گشتند بودیم ما صغیفان و عاجزان در روی زمین و کفار بر ما غالب بودند و فرشتگان در مقام ننگد ایشان در آمده گشتند باز زمین خدا واسع و فراخ بود تا شما بجز کینا از جای خود بطرف دیگر از اینجا

اعوان

برای نشان

بر رنج که نمایین مویث و عیاش است غاصبا از عذاب خواهد بود و بر این معنی اجماع  
 منعقد شده است و لحاظ پیش نبوی نیز بیان ناطق است و ایات قرآن بر این شاهد و  
 علمای کفر اهل اسلام اگر چه در حقیقت کیفیت آن خلاف کرده اند اما بر اصل وقوع آن  
 اتفاق دارند و آنچه بر ما واجب است تصدیق بر وقوع عذاب است بعد از موت و قبل از  
 حشر و اما کیفیت و تفصیل آنکه بجزر و جمر کیفیت خواهد بود و کدام وقت تحقق پیدا  
 خواهد کرد بدافسان آن مکلف ندیم بلکه اکثر آن از آن قبیل است که عفو آن شاید  
 آن نمیتواند مرسد و فهم کیفیت چگونگی آن نمیتواند نمود پس از بیان تفصیلات  
 و بحث از چگونگی و کیفیتش ساکت باید بود و معظم اوقات خود را صرف نباید کرد  
 امریکه اتم از آنست یعنی درند پس که ما را از آن هر کفایت و هر نوع که باشد برهانند  
 استغنا ف از آن مادمع کند و آن نیست مگر مواظبت مداومت بطاعات الهی و اجتناب و  
 دور کردن از منہیات او تا آنکه حال ما در آنجا تحت اذان از تفحص کیفیت و حقیقت  
 وقایع بود از فکر امور که ما را از آن نجات دهد مثل حال شخصی نباشد که سلطان  
 وقت او را بقیه در آورده باشد و مقرر داشته باشد که چون فرما شود دست او را باز  
 گناهی که از او صادر شده قطع نماید و کوش و پستی او را ببرد و او را اصلاح دهد پس آن نباشد  
 که چنانکه نگین و کاری کند که دست او بیامان ماند کوش و پستی از او قطع برهند  
 فکوان داشته باشد که ایاد است و اعضای مذکوره را بکار و خواهد بر بدن نباشد  
 و فاطع او زید خواهد بود یا عمر و بعضی احادیث که در این باب از اهل بیت علیهم السلام  
 وارد شده است و آخر کتاب است و الله تعالی بتفصیل آنرا خواهد شد و در این  
 وقت بزرگتر بجزد سازان بخدا انضار میگرد که روایت کرده است از شیخ صدوق <sup>باب</sup> مجتنب  
 در هاله بسند یکدیگر میسرسانند از امام بیخ ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که  
 انحضرت مودة اندان بین الدنیا و الآخرة الف عقیبة هونها و ابرها الموت

ولو دعوههم ما اجابوهم ولكن احوالهم حراما وحرمتوا عليهم حلالا لا تضدوهم من  
 حيث لا يشعرون يعني بخدا فهم که علما و پیران ایشان ایشان را بعبادت نفس خود  
 نتوانند اندر او گویان میخوانند و نادانجا بعبادت خود ایشان نمیکنند و لیکن حلال شدند  
 بر ایشان حرامی چند را و حرام کردند بر ایشان حلالی چند را ایشان بان که ویدند  
 و بعبادت ایشان قیام نمودند یعنی اطاعت ایشان ترانها کردند و چیزی که شعور  
 بان نداشتند یعنی نمیدانستند که آنچه بان قیام دارند در واقع عبادت ایشان  
 است و هم در باب مذکور در این کتاب است بطریق دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام  
 که فهمد جوابی سوال از ایزد مذکور فرموده اند والله ما صلاوا لهم ولا صاموا لهم ولا  
 احوالهم حراما و حرمتوا عليهم حلالا فاتبعوهم یعنی بخدا شکم از برای ایشان نمازی  
 نکردند و روزه نداشتند و لیکن حلال کردند بر ایشان حرامی را و حرام ساختند  
 بر ایشان حلالی را و انها طاعت نمودند ایشان را در آن و هر کجا چنانچه دانسته شد  
 بعبادت غیر از تقیاد او امر و نهواهی او در حقیقت عبادت او باشد پس اکثر اینانی  
 زمان در حقیقت بعبادت هوای نفس دینی و شهو و بهی و سچی که با انواع منافع و اجتناب  
 مختلفه میکردند قیامت داشته باشند و اینها در معنی بنان ایشان باشند و همیشه  
 بر سنن ان بنما بند و شرکائی که از غیر خدا بعبادتشان قیام دارند و ایشان را بران  
 شعور نیست و شرک خفیه عبارت از اینست که سال الله سبحان ان بعضی ما عند و  
 بطهر نفوس نامند معتبر و کرم و چه خوب است کلام علوی و رابعه عد و پیران  
 عباد این مقام لثائف معین مطاع اسودون اذله و ندعی الشیخید یعنی ترا هزار  
 معبود است که در عبادت ایشان نهایت اهتمام داری غیر از خدای تعالی که معبود هر خواست  
 و هنوز دم از تو حید میزند این طریقت بود اهل این راه که بواسطه سوختن ایشان از نور  
 شده است تا در قیامت چنانچه این حدیث بان ناظر است صریح است بر آنکه در وقت

در وقت قیامت  
 عبادت حق  
 عبادت باطنی  
 عبادت باطنی  
 عبادت باطنی

در وقت قیامت

آمده بر سبیل عیاز باشد نه حقیقت و حال آنکه نه این چنین است بلکه بحسب حقیقت  
 است و عبادت در حقیقت امری نیست مگر اخضوع و خوار داشتن نفس و مقام  
 اطاعت و انقیاد و از این جهت است که حضرت عزت در کلام مجید بیعت هوای  
 نفس را عبادت و نامید است قوله تعالى افرايت من اتخذ الهه هوته يعني ايا ديد  
 اي محمد کبير که خدا و معبود خود هوای نفس خود را دانست و پیوسته عبادت او  
 بنام دارد و در جای دیگر اطاعت شیطان را عبادت گفته است چنانچه صفر بن ابی امام  
 احمد الیکم یا نبی آدم ان لا تعبدوا الشیطان و نفسیات با بسط کلام در باب مذکور  
 در شرح حدیث نازدهم شیون کرنافت و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد زین العابدین  
 در باب بی و بیخ از کتاب خود که بکافی موسوس است و بکلینی مشهور از امام الباطن  
 و الظاهر امام محمد باقر علیه السلام که انحصر فرمودند من اصواته ناطق فقد عبده  
 فان كان الناطق بوعی غایب فقد عبده الله وان كان بوعی الشیطان فقد عبده  
 الشیطان یعنی هر کس گوش اندازد بگوینده شیطان که عبادت او کرده است پس اگر گوینده  
 مذکور از خدا گوید بیدرستی که عبادت خدا قیام نمود خواه بود و اگر از شیطان  
 گوید بعبادت شیطان قیام نمود خواه بود و نیز روایت کرده است در کتاب مذکور  
 مذکور در آخر باب شریک از امام بیخ ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که انحصر  
 بر زبان میناک عیاز میباشند من اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده یعنی کسی که اطاعت  
 نماید مردی را در معصیتی بیدرستی که عبادت او قیام نمود است و هم چنین در کتاب علی  
 از کتاب مذکور روایت کرده است زاید بصیر که گفت گفتیم یا امام جعفر صادق علیه السلام  
 ان حقیقت تعسیر قول الهی و غیر از عیب که انخد و الحیار هم در میان هم از بابا من ذوق  
 یعنی کافران علما و پیران خود را که اطاعت و انقیاد ایشان میکنند خدا پان و معبود  
 خود را دانستند از غیر الله تعالی حضرت فرمودند و الله ما دعوههم الی عبادة انفسهم



کتاب  
تذکره  
میرزا  
محمد  
باقر  
کلباسی

زمانت بلکه چون نیک و نیکویی میبانی که اگر ایشان بخوف کم پیر منصف نیستند  
 و خود را بجای از ترس عذاب الهی فارغ دارند بگویند یا الله من قتلک العقلة و سوا الخاثر  
 و چه نیکو واقع است آنچه نقل کرده است او را شیخ صدوق محدثین بایوبه فرقی رحمة الله  
 کتاب کمال الدین و انمام التعریش از بعض حکما در نسیب خال انسان و شره و میل او بدینا و  
 و خارقان و در افتادگان بلذات فانیتر که با انواع کدورتها و کما فانت که مزوج است و  
 عقلت او از مرگ و آنچه بعد از آن در پیش است بحال شخصی که در میان کمر او بسته باشند  
 و او را در جاه او بچند و در در آن چاه ماری بزرگ دهان کشاده مشظان باشد که چو  
 بپند لقمه خودش سازد و بر بالای چاه دو موش یکی سفید و یکی سیاه در آن ریخته  
 او بچند اندک اندک از آن میبردند چنانچه لقمه از آن میبندد و دیوار آن  
 آنچه اندک الوده بستی باشد که بجاک دیوار آنچه مزوج شده باشد و زینور بپند  
 بر آن هجوم آورد و انشخص با آنکه مار را بان صفت در زیر خود میدهد باشد و مشاهده  
 آن موشان بجلی که بان مشغولند مگر در باشند اصلا الثقات با ایشان و مثال کار خود  
 نکند و همگی هفت خوراکی بپند دیوار و التذاد و کام گرفتن از آن غسل خاک الوده دارد  
 و همیشه بعد از آن در شبی آن پیام داشته باشد که چرا از اسبها محظا و مافع میباشد  
 و با او در آن امر مشارکت دارند پس چاه دیناست در پستای عمیق و مار بزرگ درهن  
 کتو و مرگ و موشان در ذوقش که اندک اندک از آن کم میکنند و لقمه از آن کار خالی  
 نیستند و غسل مزوج بجاک لذت های فانی دیناست که با انواع کدورتها و مزوج  
 و زینور اینای این نمائند که بر جیفه دینا از وحام دارند و شب و روز با یکدیگر  
 در محامه و مجادله اند و الحو تمثیل با این مناسبت و مثل این مطابقت کم بنظر آمد  
 نسأل الله البصيرة والهداية ونعوذ به من العقلة والعوائق ما لم يشأ الله  
 که گمان برد باشد که اطلاق عبادت بر اطاعت بیعت اهل عصیا که در این حدیث جعل

من  
و زینور



علیه السلام بفتح جیر مثل علیہ السلام در پیراهن سرهم در وجود آمده بود و  
 وجه اصنافه بالله انکه ان بنود میگویند با امر الله و اما در شمشیر او بگفته الله قول الله  
 انکه بگفته کن موجود شده بود و واسطه پدید آمدن آنکه در کواره یا سر خدا انکلم  
 باین کلمه نموده که اتی عبد الله اتانی الکتاب تم انکه سرهم با و هدایت میباشند  
 چنانچه بقران که کلمه الله است هدایت میباشند قوری الخوج و بفتح جیم و نشانه  
 و ارضای مابین زمین و آسمانست علی شرف و مراد شرف مکان بلند است و گفته  
 اند که از اینجاست که شرفی شرفی نامیدند چه شیب کرده اند بلند و در وقت بر شرف  
 بلند و در وقت مکان فغان و بحکم و بح اسم فعل است بمعنی ترجم هم چنانکه در بل معنوی  
 عذاب است و بعضی از آریاب لغت هر يك را در مکان دیگری استعمال میکنند یعنی  
 در مقام ترجم و بل میگویند و در مقام عذاب و کاه بر عکس عباده الطاعون  
 طاعون بر وزن فاعولت از طغان که معنی دوگدشتن از حد خود و اندازن  
 و در اصل طغیون بود که لام الفعل از انجلاق فاعله و فاس بر عین الفعل مقدم  
 اند بعد از آن قلب کرده اند یا از واسطه تحقیق بالف و طاعون را بر چند معنی  
 اطلاق میکنند بمعنی کاهن و شیطان و اصنام و هر کس که بزرگ و در این اهل ضلال  
 باشد هر کس مانع آید کسی را در عبادت خدای تعالی و هر که عبادت کند کسی را  
 غیر از خدای تعالی و کاه در کلام مفرستعل میشود چنانچه در آیه کریمه پدید  
 این پنجا کو الی الطاعونت قد امروا ان یکفر و ایه یعنی میخواهند منافقان که با وجود  
 دعوی ایمان مراضه خود را بسوی طاعی بریزند که میباشند ایشان محاکمه نماید و حال آنکه  
 مأمور بزرگ است و سبب اول این است ان بود که بود را با منافقین مخصوص افتاد  
 و بجای که محتاج شد که پیش او مراضه مردم خود کند و منافقین را محکوم نمود  
 کشید و بحکم خصم مقدس بنوی صلوات الله علیه علیه را صحت شد منافقین محکوم

حاکم و طاعون  
 و کاه و طاعون

در آورده اند و سر از بدست مانده اند و ما باینده اند و من اگر چه در میان ایشان بودم  
اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من واقع شد بود پس چون عذاب بر ایشان نازل  
شد مرا نیز با ایشان نگر گرفت پس مرا بجوی در او بچند در کنار و فریاد باز داشتند  
مشفق بافتادون در اینجا بچند میمانم که بر روی در خواهم افتاد و دافش بر ریهائی از آن  
خواهم یافت پس عیسی علی السلام رو میباید از اینجا نبخوردان کرد و گفتای دوستی  
خدا معاش کردت بنان خشک و نمک نیم کوفته و خوابید بر من بلها حال است بیست و نه  
گاهی که با غایت دنیا و آخرت باشد پس بشود هو اما انهم اما بختیقت هم حرف استفا  
است که در اول جمله در میان بد بواسطه نینبیه و آگاه کردن مخاطب بر شنید و گوش  
انداختن آن را و فنی که تمام گفته شود و گاه هست که الفش را حذف بکنند مثل ام و الله  
و پیدا نام که در اصل اما و الله بود استم هو نو الا بختی استفا بفتح سین و خا و ضم  
سین و سکون خا هر دو آمده بجمع غضب و لوما نو استفرقین لذا فوا ظاهرا این است  
که مذاقوا در این فصره بجمع دفوا استعمال یافته باشد مثل ثوابی که در لغت عرب  
مغوی و استعمال است و ممکن است که همان معنی خود که مشارک دو کراست باز باشد  
در فعل ثانی باشد آنها پیش نصیر از تکلف چنانچه مشارک محمول شود بر مشارک  
اقوام و میباید ایشان با یکدیگر چه مشارک اشخاص چنانچه ظاهر است منصور  
باربع الله و گفته خارج هو در اختصاص عیسی علی السلام باین دو اسم  
اقوال بسیار است در این کتاب بیک قول از اینجمله از برای هر یک اختصار میرود  
اما در همین روح الله قولی اول آنکه چنانچه روح باعث جانش عیسی علی السلام  
با حیای اموات یا حیای فلوی یا حیای دین پیام میشود چون این نبود مگر با امر الله  
او در روح الله نامید و دم آنکه او را روحی بود که بدست صنع الهی صورت پذیر بودی  
و لسطر مناسو شریستم آنکه روح معنی نغمه است یعنی نادی که از اید همان دمند

و در این کتاب  
بسیار است  
از این  
نوع

ما ناخبره قند نما که اعمال ایشان چه بوده و بچه عمل مستوجب این عفویت شده تا ما  
 پیران ما ان عمل نکرده ایم و آن مجتنب باشیم پس علیه السلام ملتمس ایشان را در  
 اینجمله وارد کرده دعا کرد بیدرگاه احد و اجبای ایشان از خدای خود درخواست  
 پس دعای او داد و عرض اجابت در آوردند تا که طلب کن ای پسران که جواب فر  
 خواهند داد پس علیه السلام در اثنای شب و وقت نصفه هوا از کدورت  
 خلافت برخواست و از جای بلند از زمین برآمد و گفت ای اهل این ده شخصی از ایشان  
 میادوش بجواب من بود که گفت بیک بار روح الله و کاشد عیسو گفت جای رحمت است بر  
 جبر هیدمل که اعمال شما در دنیا چه بود و بچه سبب مستوجب این عفویت شد  
 ابتدا شخص گفت عمل ما عبادت طاغوت بود و دست من و ثنایان من اندک و از روی دنیا  
 و نهاب عقلت در گرفتاری با هو و لعن عیسو گفت دوستو شما بدینا چو بود گفت ما  
 دوستو طفل میاد خود که هرگاه رو بیاوریم و خوشحال و فرحناک میشدیم و هرگاه  
 دراز ما بر میافت میکردیم و نمکین میشدیم علیه السلام گفت عبادت شما  
 طاغوت چون بود گفت اطاعت میکردیم از باب معامله را و آنچه ما را بران میدادند  
 بعل میاوردیم علیه گفت آخر کار شما چون شد گفت خوابیدیم شبه دعا بخت بد و وفا  
 حال صبا خن خود دادرها و پیریدیم پرسید که ها و پیر چه چیز است گفت سبب است گفت  
 سبب کد ام است گفت کوهها ایشان که بخت سوختن بر میافتند و زند و شعله میکشد  
 از برای سوختن ما تا روز قیامت علیه السلام گفت در آنوقت شما چه کنید و  
 چه گفتند گفت گفتیم که ما را باز فرسندید بدینا تا بدین حد و پیر کاری تمام نمائیم و  
 ندانیم نفسی که از ما بوجود آمده بکنیم گفتند روح میگویند چون بدینا باز کرد  
 بقول خود عمل نخواهند کرد علیه السلام گفت چونست که غیر توان اینها که بمن  
 بعضی در پیامند و این امر تو اختصاص یافت گفت ای روح الله ایشان را بر اینجاها انبیا

منصرفين لئلا تقوتوا ان الحواريون باروح الله وكلشادع الله ان يجيبهم لنا فخيرونا  
 ما كانت اعمالهم غضبنا فادعوا عيسى عليه السلام ربه فتودى من الجوان نادهم فقام  
 عيسى عليه السلام بالليل على شرف من الارض فقال يا اهل هذه القرية فاجابوهم  
 بحسب لبيك باروح الله وكلشادع الله فقال بحكم ما كانت اعمالكم قال عبادة الطاغوت  
 وحب الدنيا مع خوف فلبنوا ما يريد عقله في لهو ولعب فقال كيف كان حكم الله  
 قال بحسب الصبي لا مراه اذا اقبلت اليها فرحنا وسرنا واذا ادرت عنها بكنا وحننا قال كيف  
 كانت عبادتكم الطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصي قال كيف كانت عاقبة امركم  
 فقال بننا لبلذني عاقبة واصبنا في الهاوية فقال عليه السلام وما الهاوية قال  
 سجين قال عليه السلام وما سجين قال جبال من حجر توقد الى يوم القيمة قال نعم فما علمتم  
 وما قبل لكم قال قلنا ردنا الى الدنيا فرصدنا فيها قبل لنا كذبتهم قال ويحك كيف يمكن  
 غيرك من بينهم قال باروح الله انهم يلجئون الى النار يا ايها ملائكة غلاظ شداد وانا  
 كنت فيهم ولم اكن منهم فلما نزل العذاب عني معهم فانا معاقوب شعروا على شفيعتهم كادوا  
 اكبب منها ام ابغضوا فالتفت عيسى عليه السلام الى الحواريين وقال يا اولياؤ الله  
 اكل البائس الخبز بالسلح الجوديش والنوم على المزابل خير كثير مع عاقبة الدنيا والاخرة  
 شرح كلام معجز نظام درخيزون آغاز وودونمايش وانجام اشغال مشتمل بر دو بيتش ساين  
 اول خلاصه امام عليه السلام انك مرد وگرد عيسى سرهم عليه السلام بدو ديدي كه اهل  
 ان ده همد برجاى خود سرده اند و كسى نياشرفن ايشان شده و از مرغان و ساير چوا  
 و دواب ان نيز اترى نمائند و باصحاب خود كرد و كفت بدى شوى كه اينها مرد و از مگر  
 بغضب الهى كه بسبب كياهى كه از ايشان بوجو آمده ايشان را فرار كرده است كه اگر متصرف و  
 جدا فوت ميشدند بكد كردن و دفن ميگردند پس حواريان كه صفت ايشان از بيتش  
 رفت گفتند باروح الله و اى كلام الله دعاى بيدركاه الحواريان از زنده گرداند بر اى

كلام

عناضرا

رینا صا ح یفیع خاء نقطه دار و یفیع نون مراد و محشر است یعنی هر دو یک معنی اند  
 ثقتن در عبارت واقع شده است کان قرآن رسول الله صلی الله علیه و آله عباده هاء  
 عباده می تواند بود که ضمیر غایب باشد راجع بچهره رسالت صلی الله علیه و آله و می تواند  
 بود که تاء اصل کلمه باشد که در حالت و فاعل همیشگی چهره عباده هر دو در لغت  
 آمده قاله الفاموس العباد کساء معرقه کالعباء و کانت مرفعه ادم مرفعه معنی بالش  
 است ادم یفیع همزه و ذال جمع ادیم که معنی پویش است یعنی بالش حضرت رسول صلی  
 الله علیه و آله پوشی چندی بود که نقیصه کرده بودند لکن معنی الفرائض الملبیه الصلوة  
 یعنی چون قرآن من است و لا شده بود لکن زمی که اذان محسوس من میشود مانع  
 آمد نفس من از پیام بنماز و نفس من ایضا بان نکره که اذان مفارقت جویم و بنماز شب  
 برخیزم و گوینا که حضرت صلوات الله علیه و آله از نماز در این مقام بعضی نماز شب خوان  
 باشد چه علمای فارضوا الله علیهم و استند که بر پای داشتن بعضی شب و بنام بنماز  
 و نماز واجبانه مختصه بانحضرت بود و در آن بر ایشان جایز نبود و الله اعلم حقا  
 بیست و نهم روایت شد است که انصاف یافته است شیخ بزرگوار و محدث معروف کلینی  
 از جوی از اصحاب که در صد حدیث پیچیده بیان ایشان شده از احمد بن محمد بن خالد  
 البرقی که اعوان الشریف حدیث رقم سیزده که یافت از منصور بن عیاش ابو الحسن الرازی  
 که از سکنه بغداد است و کتابی بزرگ در قواعد منسوب به او است از سعید جناح که جلیل  
 القدر و ثقة بوده است و حدیث ما علی النقی علیه السلام کرده است از عثمان بن سعید  
 الهمدانی که مکتب با او عمر بود و ثقة و جلیل القدر است و از اصحاب امام علی النقی علیه السلام  
 است از عبد الحمید کوفی از مهاجرین پیدا شد که هر دو از اصحاب صادق علیه السلام  
 اند از امام یحیی ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که انحضرت فرموده اند که هر عینی منم  
 علی فرزند من است اهل او طریها و در اینها فقال اما انتم لم یهونوا الا لیسخطوا و لو ماتوا

کتب معتبره  
 در حدیث

ساختن بود چون صبح شد و از خواب بیدار شد ندید بر زبان میاک آوردند  
 که امشب است یا شب خوابی مانع آمد مرا از قیام بنماز شب پس امر کرد که دیگر امتحان کنید  
 و اینجا انداختن يك لا اکتفا نماید بپیشش **و** هر بان اظلم معاصدا معاصدا سم  
 منعوا است از عهدت معنی امان یعنی امان داده شده با آن عهد معنی فرقی کاظم  
 ذی شطر عالی فی سبیل الله شطر معنی نصف است و معنی جزء مطلق هم مد خوابی  
 باشد و خوابه در اینجا معنی محتمل است نهانیش قول بود بعد از این کلام که فاحکم بین  
 بما انزل الله کوپا ناظر است با خیال دوم چرا که بعضی جزء چند است بحکم خدا **الخبیر**  
 دارد که نصف چه نصف امری است معنی الا لا نظر الی عنک فی التوریه یعنی تا بدانم  
 که لغت و ستایش کرد در توریه هست لغت ستایش است و لغت است در کلام  
 بواسطه دلالت مقام بر مضمون کلام مولد بیکه مگر معنی نقص و هلاکت قال  
 فی القاموس مکه اهلک و نقصه و اینکه بلاد الحرام را مکه نامیدند بواسطه آنست که  
 محل نقص و کم شدن گناهانت با فاتی و مرتفع کرد پس آن باب بواسطه آنکه هر کس ضدا  
 بشهر کند از روی ظلم و عدوان اهلک میگردد چنانچه نسبت با صحاب قیل واقع شد  
 مهاجره بطیبی و مهاجره بی موضع بجهت و بجهت بکسرها و ضمها هر دو انداخت  
 معنی هر دو آمدن از ملکی بملکی دیگر و طیبه بیغ طایوس کون پامدینه رسول الله صل  
 الله علیه اله پس فیظ ولا غلیظ ولا سحابیظ و غلیظ در معنی نزدیک بهم انداخت  
 بدخلاف و سنگین دل و درشت کوی و سحابیظ بین بی نقطه و خاء مشدده قیل از  
 الف و یاء بیکه نقطه صیغه بنا الفه سحابیظ بخریک خاکه معنی شدت شود و فریاد کرد  
 است عربی بگوید سحابیظ الفوم یعنی ضارب و تضارب بیکه فریاد کرد و بیکه  
 دارند و لامرتن بالفحش و لا قول الحما مشرف الی بی نقطه و دونون از رتبه بیغ نا  
 و شد بدفون ما خود است که معنی او از است قال فی القاموس الی رتبه الصورت برن



بودی گفت بدرستی که مفارقت بنجوم از تو بجهت ناخوشی از ادا کنی حضرت فرمودند  
 اینک با تو پیشتر تا وقتی که تو رضانان داشتی باشی و نیز با او نشنید تا وقتی که در  
 موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح و آنگاه درند اصحاب چون انکار استاده  
 کردند در مقام هدی بدو و بعد از آنکه در آمدند پیش نظر حضرت صلی الله علیه و آله بر  
 ایشان افتاد فرمودند چه خبر دید باین بود و بنا او میخواهد چه کند گفتند با رسول  
 الله صلی الله علیه و آله بود حلیس نوشت است چون تو اینم اینرا گذراند حضرت فرمودند خدای من که  
 عزیز است و بزرگتر از برای آن برخلاف آن خود نفرستاده است که بر حلیس کرد و امان من  
 دادم اندو با ایشان عهد کرده ام که در امان من باشند تمام و نیز بر ایشان پس  
 چو افتاب بلند شد و حضرت همچنان در آن مقام ثابت داشت بود زبان یکم اسلام  
 گشاده گفت شهیدان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اینک شرط مال  
 من میدول راه خدایت بخدا قسم که من سر تکبیر این عمل نشدم و در مقام حلیس صلی الله علیه و آله  
 مکر و با سطر آنکه بخاطر ایدم و ندیم و صف ترا که در نور پدید آمد اینچنان هست صلی الله علیه و آله  
 من بر حقیقت حاصل شود چرا که من نعمت شناسم ترا در نور پدید بر این و جز خوانده ام  
 که محمد پسر عبدالله مولدا و در مکه معظمه خواهد بود و مکان هجرت از مکه میدین صلی الله علیه و آله  
 نرید خاوش خواهد بود و در دست کوه و در سنگین نزل و نیز بلند از آن در مقام ایدای کنی  
 به شام و بخنان ناخوش نخواهد بود و اینک من گواهی میدهم که خداوند ترا  
 پرستش نیست مگر معبودی همانا و بانکه نور سؤل خدای بخود این است مال من حکم  
 کن با این خدای فرمود است و بهر که مذکور صاحب حال بود و حقیقت تمام داشت بعد از  
 امیرالمؤمنین علی السلام فرمودند که فرارش بخواه جانه خواب حضرت صلی الله علیه و آله  
 صلوات الله علیه و آله عبا ای انحضرت بود و یا لشی که بان نکیر میخوانند از پوست بود  
 و حیوان از لطف خدای از شبها بر سبیل امتان عبا می مذکور زاد و لا کرده فرانس

اینک با تو پیشتر  
 تا وقتی که تو رضانان  
 داشتی باشی و نیز  
 با او نشنید تا وقتی  
 که در موضع نماز  
 ظهر و عصر و مغرب  
 و عشاء و صبح و  
 آنگاه درند اصحاب  
 چون انکار استاده  
 کردند در مقام  
 هدی بدو و بعد از  
 آنکه در آمدند  
 پیش نظر حضرت  
 صلی الله علیه و آله  
 بر ایشان افتاد  
 فرمودند چه خبر  
 دید باین بود و  
 بنا او میخواهد  
 چه کند گفتند  
 با رسول الله  
 صلی الله علیه و آله  
 بود حلیس نوشت  
 است چون تو اینم  
 اینرا گذراند  
 حضرت فرمودند  
 خدای من که  
 عزیز است و  
 بزرگتر از برای  
 آن برخلاف آن  
 خود نفرستاده  
 است که بر حلیس  
 کرد و امان من  
 دادم اندو با  
 ایشان عهد کرده  
 ام که در امان  
 من باشند تمام  
 و نیز بر ایشان  
 پس چو افتاب  
 بلند شد و  
 حضرت همچنان  
 در آن مقام  
 ثابت داشت بود  
 زبان یکم اسلام  
 گشاده گفت  
 شهیدان لا اله  
 الا الله و اشهد  
 ان محمدا عبده  
 و رسوله و اینک  
 شرط مال من  
 میدول راه  
 خدایت بخدا  
 قسم که من سر  
 تکبیر این عمل  
 نشدم و در مقام  
 حلیس صلی الله  
 علیه و آله مکر  
 و با سطر آنکه  
 بخاطر ایدم و  
 ندیم و صف ترا  
 که در نور  
 پدید آمد اینچنان  
 هست صلی الله  
 علیه و آله من  
 بر حقیقت  
 حاصل شود چرا  
 که من نعمت  
 شناسم ترا در  
 نور پدید بر این  
 و جز خوانده ام  
 که محمد پسر  
 عبدالله مولدا  
 و در مکه  
 معظمه خواهد  
 بود و مکان  
 هجرت از مکه  
 میدین نرید  
 خاوش خواهد  
 بود و در دست  
 کوه و در سنگین  
 نزل و نیز بلند  
 از آن در مقام  
 ایدای کنی به  
 شام و بخنان  
 ناخوش نخواهد  
 بود و اینک من  
 گواهی میدهم  
 که خداوند  
 ترا پرستش  
 نیست مگر  
 معبودی همانا  
 و بانکه نور  
 سؤل خدای  
 بخود این است  
 مال من حکم  
 کن با این  
 خدای فرمود  
 است و بهر که  
 مذکور صاحب  
 حال بود و  
 حقیقت تمام  
 داشت بعد از  
 امیرالمؤمنین  
 علی السلام  
 فرمودند که  
 فرارش بخواه  
 جانه خواب  
 حضرت صلی  
 الله علیه و آله  
 صلوات الله  
 علیه و آله  
 عبا ای  
 انحضرت بود  
 و یا لشی که  
 بان نکیر  
 میخوانند از  
 پوست بود و  
 حیوان از لطف  
 خدای از شبها  
 بر سبیل امتان  
 عبا می مذکور  
 زاد و لا کرده  
 فرانس

از پدر او درین زمانه بنام محمد بن عیسی از محمد بن یحیی خزار از موسی بن اسمعیل روایت  
از اسمعیل پدر او که در صد حدیث با زنده هم احوال ایشان گذشت از امام موسی کا  
عربی السلام از ابایی بزرگوار انحضرت از امیر المؤمنین و امام المتقین علیه السلام  
سلام الملك الامین که انحضرت گفت ان یهود با کان له رسول الله صلی الله علیه و  
اله و اتی بقرقناضاه فقال یا یهودی ما عندی ما اعطیک قال فانی لا افارقک یا  
محمد حتی تقضینی فقال علیه السلام اذا اجلس معک فجلس علیه السلام مع حنی صلی  
ذک الموضع الظهر والعصر والمغرب والعشاء الاخرة والغداة وكان اصحاب رسول الله  
صلی الله علیه و آله یسئلونه و یسألونهم فظفر رسول الله صلی الله علیه و آله بهم فقال  
یما الذی یضعون یدهم فقالوا یا رسول الله یهود یحکیک فقال علیه السلام لم یبعث  
ربی عز وجل بان اظلم معاهدا ولا غیره فلما عدل التمار قال الیهوکی اشهدان لا اله  
الا الله واشهدان محمد عبده ورسوله و شرط ما لی فی سبیل الله ما والله ما فعلت بک  
الذی فعلت الا لا نظیر لک فی التوریه فانی قرأت نفاک فی التوریه محمد بن عبد الله  
مولد یمکد و مهاجره یطینه و لیس یقبظ ولا غلیظ ولا سحاب ولا مشرق بالهش ولا  
قول الخنا و انا اشهدان لا اله الا الله و انتک رسول الله و هذا مالی فاحکم فیہ بما آتاک  
الله و کان الیهوکی کثیرا ما ان المال ثم قال علی علیه السلام کان قریش رسول الله صلی  
الله علیه و آله عباءه و کانت مرفقه او ما صلوها لیه فثبت له ذات لیله فلما اصبح  
قال لقد منعت الفرائض الالهة الصلوة فامر علیه السلام ان یجعل بطا قی و الحدیث شرح  
کلام یلغت نظام ان خلاصه اقرینش و ضمن و یبیش بایش اول خلاصه کلام  
معجز نظام مختصر امیر المؤمنین علیه السلام انک بدیستی که یهود را بر رسول خدا صلی  
الله علیه و آله پیادری چند بود و فی نقاضای ان و جاز حضرت نمود حضرت فرمود  
یهوکی فرد من چیزی نیست که بنود هم کتابه از آنکه چند روز صبر کن که چیزی بهم برسد

کتاب صحیح بخاری  
جلد پنجم  
باب بیستم و نهم  
در بیان حدیثی که در آن است  
که رسول الله صلی الله علیه و آله  
فرمود که هر که با من  
باشد در روز قیامت  
من او را در بهشت  
میدانم

قال رسول الله قال يعير من يعيرني ابعثته في كل موطن ما لا يطيق حتى يورده  
 موارد الهلكة يعني صرته خواهد آمد مردم زمانه که درین هیچ صلاحیت نبی پیدا نش  
 مانند لاکپس که بگردد از سر کوه هر کوهی از سو و از سوی باشد و در یاد بنا  
 پیمانای خود جمعی که حاضر بودند گشتند کای خواهد بود از زمان ای رسول خدا حضرت  
 فرمودند کای که مردم تحصیل معیشت نتوانند نمود مگر با ارتکاب معاصی خداوند  
 نعت با موریکه ارتکاب آن برایشان جایز نیست پس در این هنگام غریب بود حلال خوا<sup>هد</sup>  
 بود و مردم را بزرگ کند خدای حوجی خواهد بود گشتد ای رسول خدا از نو ما را ام<sup>ر</sup>  
 کرده یکد خدای و زند کردن حضرت فرمودند بلو چنین است ولیکن چون از زمان بر<sup>سد</sup>  
 هلاک مردم در دنیا و در پیدار خواهد بود اگر بد هر ما در دنیا باشد در روز<sup>ت</sup>  
 و فرزند آن او را کوزن و فرزند نداشته باشد در روز قیامت و همسایگان او گفت<sup>ند</sup>  
 چون خواهد بود آن پر رسول خدا فرمودند سر زشتی ملامت او خواهد کرد بر شکی  
 معیشت ناداری و تکلیف او خواهد نمود با مو که طایفان بر آن نرسد تا آنکه  
 برسانند او را بمقامی که باعث ارتکاب معاصی هلاک او باشد پس همان بهتر که از  
 صحبت خلاق صحبت خواستنی و غریب بنا و لغز خود داد عزت و انزوا از  
 ماسوای دانی مصیبت تمام ظلم و بعزت او ای قرآن مردم و جمیع ماسو الله باشد و  
 هر که از توفیق خواند بپیل غریبی بگردد دست از قال و قیل غریب اندر عزت  
 امدان هلاک تو چه جویی ز این اطا این و آن کونو خواهی عزت دنیا و دین  
 غریبی از مردم عالم کونین پوشیت قدر از همه منوشد لاجرم از بنای ماسو فو<sup>د</sup>  
 شد اسم اعظم چون کسی شناسدش سر زدی بر کل اسما باشد کونو هم از  
 خلق پنهانی همه لیلنا قدر هو اسم اعظم **تجدد** **سوره** **میز** **هم** **روایت** شد  
 شد پسند که متصل است به شیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن بابویه از نصیبان ادر<sup>یس</sup>

نیاید یا او بجالت و مخالط نمود و شرک مصالحنا و باید کرد چنانچه شاعر گوید  
 قطره بامر که فشتی و شد جمع دلت و زبون میزد حساب کتک زنها و هجرت  
 هرسان میباش و در ننگند و ح عزیزان بجلت چرخا کسی که بضد این صفات  
 متصف باشد مثل اکثر اینها ای زمان که دیدن ایشان باعث دور شدن از یاد  
 خلدت و کلام ایشان باعث زبانی جمل و عوا و مشاهده کردن اعمال ایشان با  
 دلیری و در افتادن اعمال بد و کردار ناشایست و خوشحال کسی که نوفیق کنار  
 گرفتن از ایشان یافته باشد و شوق عزت و امر فدا و موافقت و الفت بخدا پیشتر  
 صریحا باشد که مخالطت و مصاحبت ایشان بجز شود یا مانت خلیف مناد اعفاد  
 منتهی بخصو صفات و اخلاقی که منضم هلاک نفس و زیانکاری و پنا و لغوشت  
 لغو ذی الله من ذلک و در حدیث دار عاست که فرم من الناس فرادک من الابد یعنی از  
 مردم یکی بز چنانکه از شیر بدند میگریزی و از معروف و کفر خج رویی الله عند نقل است  
 که آنما حضرت صادق در صلوات الله علیه گفت که وصیتی کن مرا که از آن منافع شوم  
 فرمودند اول مغارفک یعنی شنایان خود را کم کن باز گفتم زدی یعنی زیاده کنی  
 فرزند رسول خدا حضرت فرمودند آنکه من عرفتم منهم یعنی متکر شو که با او آشنا  
 شد یعنی شنایان او کن و بخدای پر داز و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ احمد  
 هند علی در کتابی که از مصنفان است از این معنی که گفت رسول خدا

الله علیه السلام فرمودند یا بنی علی الناس زمان لا یسلم لیدی من دینه الا من یفر  
 من شانهی شانه من حجرا حجرا کالتعلین یا شباهه قالوا و فرغ لک الزمان قال اذالم  
 مثل العیثه الا بما صوالله فتد ذلک حلت المزمیرة قالوا یا رسول الله امرنا بالزی  
 قال بلی و لکن اذا کان ذلک الزمان فذلک الرجل علی یک ابویہ فان لم یکن له ابوان فغلی  
 یک زوجة و اولاده فان لم یکن له زوجة و اولاد فغلی یک فراتیه و جیرانه قالوا و کف

در ضمن دعوت پیش پیدایش اول گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که گفتند  
 حواریان بعیسی علی نبی و علی سلام که ای روح الله ما با که بجایست و هم نشینی تا هم  
 عیسی علی سلام فرمودند با کسی که دیدند او خدا را بیادش دادند و سخن او عدل شمار  
 زیاد کرد و عمل او باعث رغبت شد تا خورشید پیش و هر فانی الحواری  
 جمع حواریت و حواری معنی باری دهند مطلق است با باری دهند پیغمبر و  
 اینجا جوی اند که از اصحاب عیسی علی سلام بودند که سمت اختصاص با حضرت داشتند  
 و انصار او بودند و گفته اند ایشان را بواسطه آن حواریان میگویند که حرفت ایشان  
 کاردی بود و جامها را از او ساج ظاهر پاک ساخته سفید میکردند زیرا که حواری  
 مشق از حور است بفتح حاء معنی سفید خالص قال الف قاموس حواری عیسی و  
 بعضی علما گفته اند که ایشان در واقع کاذب و اهل حرفت نبودند و اطلاق این نام  
 بر ایشان کتاب از آنست که زلال مواضع و مضامین نفوس مردم را از او ساج  
 ذمیر و اخلاق ناپسند پاک میکردند و بعالم نور که موقوف فریب رضای خویش است  
 از ظلمات جعل و نادانی میباید نماند من بد که کماله در پیش تو صیغه کرده است  
 علی نبی و علی سلام در این حدیث کسی را که تجویز بجایست هم نشینی او فرمودند چنانچه  
 صفت اول آنکه دید او باعث نبی آمد خدا باشد چنانچه از دیدن ایشان همد  
 و عبادت مشاهده اصحاب کثرت در باطن این معنی مشاهده میشود که کل  
 او موجب پاداشی علم هم نشینیان باشد و باعث خلاصی ایشان از وسعت نادانی و  
 ستم آنکه عمل او باعث رغبت خورشید شود یعنی بدست اعمال و عبادات او باعث ایمان  
 و میل خاطر باشد بقیام اعمال خورشید باز نداشتن نفس از اشغال دنیوی و بیاید  
 که مراد بجایست هم نشینی در این حدیث هر چه پیش که منضمین الهی و زیادتی مخالفت  
 مصاحبت بود باشد و این معنی اشعار بان دارد که گفته که منصف یا بن صفات نباشد

اینها هم  
 حواریان  
 است

یکبار بر این میباشند که هزار روایت بر گناه صغیره حمل کرده اند و توجیه ما تقدم و ما  
 تاخر بر وجهی کرده اند که مذکور شد و جمیع این وجوه چنانچه محقق نیست مشرک  
 است در آنکه مصحح تعلیل فتح مکه یا سریش گناهان صغیره حضرت نیست مگر بنا بر  
 بعید و بیاید آنستکه بنا بر تفسیر امام علی علیه السلام حمل ما تقدم و ما تاخر من ذنبتك  
 بر گناهان که پیش از نبوت و بعد از آن بعمل آمده ممکن نیست زیرا که دعوت مشرکین بعد  
 خود شرک پریش اصنام که با اعتقاد ایشان گناه بود پیش از نبوت واقع نبوده است و  
 هم چنین نمیتوان بر پیش از فتح مکه و بعد از آن حمل کرد بواسطه آنکه بعد از فتح اتفاقاً  
 ایشان بر گناه بودند آن باقی نماند و همه مسلمان شدند مگر آنکه بگوئیم ما تاخر نظر حال  
 بر وجهی است که خبر فتح مکه نامدی بر ایشان نرسید و تا آنوقت بران اعتقاد باقی بودند  
 و اگر حمل شود بر آنچه قبل از هجرت و بعد از هجرت از حضرت واقع شده چندان دور  
 نخواهد بود و الله اعلم بمقاصد کلام حمل **بجهد الهمم** روایت شده است  
 که متصل است بشیخ بزرگوار امین الاسلام محمد بن یعقوب الکلبی از جمعی از اصحاب  
 حدیث ما که عبارت از علی بن ابراهیم بن هاشم فی که تفرغ و صحیح المذهب و علی بن محمد بن  
 عبدالله بن زینب و محمد بن عبدالله بن علی بن الحسن باشد از احمد بن محمد بن محمد الدبیری  
 که احوال او در حدیث دوم سنون ذکر یافت از شریف بن سابق نقلیست که اصل او از کوفه  
 بود است و چون از اینجا بنقل بر نقل کرده بنقلیست شهابی است و اکثر علماء رجاله  
 ضعیفش باشند اما گفته اند که صاحب فضل بوده و کتابی در حدیث تصنیف کرده از فضل  
 بفرقه پیغمبر هندی که اصل او از ارباب نجاست و از اینجا بارش نقل کرده و علماء در  
 ضعیفتر دانسته اند از امام بحق ناظر حضرت محمد الصادق علیه السلام که گفت قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله قال الحواریون بعینه یا روح الله من نجاس قال من ذکرکم الله  
 و یبذروا بیدنی علمکم منظر و بعینکم فی الاخری علمه شرح کلام بلاغت و روش



امام فخر رازی با توجیه ایاتی که ابرار کرده است و الحق این کلامی است در عاقبت  
 لطافت و بیانیت مفردین بکمال حسن و بلاغت والله الهادی الخامس کلام بعضی  
 مفسرین که بگویند نسبت خطای پیغمبر علیهم السلام نکرده اند و ایشانرا از کناهها  
 کبیر و صغیر معصوم دانند در نفس ایشان وافی هدايت کبر سوال چهارم مامون  
 اشمال دارد معنی قوله تعالى لا یفقرک الله ما تقدم من ذنبک و ما تا آخر چون بحسب  
 ظاهر مشعر است بر صد صد کناه از حضرت مقدس شریفی صلی الله علیه و آله در  
 زمان گذشتند و اینده مضطرب و مختلف است و بچند وجه در مقام توجیه و تاویل  
 مدامه اند و حق در این باب است که بر زبان معجز بیان امام علیهم السلام جاری شده  
 و بعد از صحت رسید نقل این حدیث جای شک و تردید در آن بابت نیست و بعضی  
 از ارباب تواریح و اصحاب سیرت ذکر کرده اند که مشرکان مکه قبل از آنکه فتح مکه واقع  
 شود می گفتند اگر محمد صلی الله علیه و آله بر خانه خدا منکر شود و حکم او در حرم الهی  
 جوان نامیده معلوم نخواهد شد که او صلی الله علیه و آله پیغمبر حق است و دعوی که  
 ما را بر سر این عبادت اسنام و پرستش ایشان میکند مفرد بصواب است چو مکه فتح  
 زاده الله شرفا و عظیما بر دست آنحضرت مفتوح شد اقوام مشرکین همه اعتراف  
 حضرت دین پیغمبر نمودند فوج فوج بشرف اسلام که دین الله عیار است از آن در آمده اند  
 بنوع محمد صلی الله علیه و آله و آله کردند چنانچه سوره کریمه اذا جاء نصر الله و الفتح و اذا  
 الناس یدخلون فی دین الله افواجا بان ناطق است و انکاری که بر حضرت داشتند  
 بر آنکه ایشانرا بر سر پرستش اسنام دعوی می نمود است زایل گردید و کما هو که بحضرت  
 نسبت پیدا شد بید دعوی مذکور با عنفا و ایشان مغفور و امر زیده گشت چنانچه  
 در این حدیث از امام علیهم السلام نصیر بیان واقع است و اگر باین تاویل فائل شویم  
 و حل کنیم ذنبی که بر واقع است بر ظاهر چنانچه اگر مفسرین فهمیده اند نقل فرماید



نیست یوسف گفت در آن خانه کودکی بود چهار ماهه عزیز گفت کودکی در آن  
 سن چهره اند و چگونه سخن کند یوسف علیه السلام گفت که خدای من قادر است بر آنکه  
 او را سخن بدهد و در آن نقل است که عزیز از آن کودک پرسید که چه میگوئی کودک بغداد  
 ربانی بسختر در آمده گفت راست میگوید و خدای تعالی از این قصه خیر میبرد لهذا که  
 شهید شاهدین اقبالیها یعنی کواهی یاد کواهی دهند از کسانی زینجا و گفته اند  
 که او پسر عم زینجا بود از روی حکمت گفت اگر کربیبان یوسف از پیش پاره شده باشد  
 زینجا در دعوی خود صادق است و اگر از عقب پاره شده او صادق است و زینجا کاذب  
 چون بنظر او دیدند کربیبان او از عقب پاره بود و صدق دعوی او بر عین ظاهر شد  
 و اما شهادت حضرت عزیرت بر یکنواهی و عفت یوسف قوله تعالی كذالك نضرب عنقه  
السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصين بعد از آنکه خبر داد از آنکه زینجا فصد  
 میا شرف یوسف کرد و اگر نمیخواند یوسف مشاهده بر همان پروردگار خود میجو  
 هر چند فصد زینجا میگردید یعنی مشاهده بر همان ماکرم فصد او نکرد و میفرماید هم چنین  
 او را اثبات دادیم در اطاعت خود بر همان خود را با و نمودیم تا بگوید اینم از او بدی و اما  
 تا شایسته یعنی زنا کاری بطریق که او از بندگان خالص ما یعنی پاک کرده باشند  
 شده از هر زنا شایسته و اما افراد ابله پس بان جانی که میگوید فبشرناك لا غومنا لجمعنا  
الاعيانا لك منهم المخلصين یعنی بفرش و بزرگواری تو که بر روی کار عالمیانه قسم که  
 در مقام اغوا و گمراهی جمیع فرزندان آدم در خواهم از ایشان آنچه از ایشان که بر  
 صفت اخلاص منصف باشند یعنی بر ایشان دست نخواهم داشت و دانستند که  
 یوسف از بندگان مخلص بود پس گویم جمعیکه نسبت از کتاب این عمل یوسف علیه  
 السلام اگر از اتباع هستند شهادت خود را اجل و علابطها را در دامن او از ایشان با فعل  
 قبول کنند و اگر از اتباع شیطان اند با فرار و اعتراف و عمل نمایند تا اینجا بود کلام

و او کاذب

او را ز روی وصل او کرم پس نگاه داشت او خود را و تن بان در نداد و هم چنین بعد  
 از آنکه ز نانی که طلبید بود که بر حضرت حال او اطلاع یابند اطلاع یافتند و عرضاً  
 کردند بر سیکاهی یوسف نزد عزیز گفت لَا نَحْكُمُ الْحَقَّ أَنَا وَأَوْدَنُهُ عَن نَفْسِهِ یعنی  
 اکنون ظاهر و هویداست اینچنینی است و من جسمم یوسف از نفس او و از روی  
 وصل او نمودم و اما اعتراف شوهر عزیز آنکه بعد از آنکه دید پیراهن یوسف علیها  
 السلام از عقبه ریخته شده است روی زنان خود کرد و گفت ای من کید کن عظیم یعنی  
 بدتر شی که این کار از مکر و حیله ممانت و تحقیق که کید و مکر شما بزرگت و زود  
 در نفوس تاثیر میکند و اما اعتراف زنان جانی که گفتند إِنَّ آتَانَ الْعِزْرَةَ لَأَوْدُقْتَهَا  
عَن نَفْسِهِ فَمَا تَعْمَأَجِبْنَا أَيَّا لَرَنَهَا فِي ضَلَالٍ بَيِّنٍ وَكُتُفٍ أَوْرَدَهُ كَيْ مَخِزْنٍ بَوْدُ  
 از خواص عزیز در شهر مصر با هم نشسته عیب بیجا پیش گرفتند و گفتند زن عزیز بیجهت  
 ز بیجا طلب کرده است غلام خود را از نفس او بچاره و بکار آن کرده است که کام او را برود  
 و بدتر شی که شکاف است خلاف دل او از دست شی که و مجتبا و ببنوع و شی و محبت یوسف  
 بدین دل او برآمده است بدتر شی که مایه بینم ز بیجا داد و کرده هویدا و خطای  
 ظاهر و بیبا با وجود شوهری مثل عزیزه مصر شهنشورم خجسته کرده و جانی که گفتند  
حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ یعنی ایست خدای تعالی از آنکه عاجز اید از آفرینش  
 مرد پرهنر کار و پاکیزه روزگار باشد یوسف ندانستیم ما بر او امری که بر او ناستر او را  
 باشد و اما اعتراف نمود فولد تعالی و شهید شاهی از آنکه إِنْ كَانَ هَيْضًا فَدَعَا  
مِنْ قَبْلِ صِدْقٍ وَهُوَ مِنَ الْكَارِهِينَ وَإِنْ كَانَ هَيْضًا فَدَعَا مِنْ قَبْلِ كَذِبٍ وَهُوَ مِنَ  
الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى هَيْضًا فَدَعَا مِنْ قَبْلِ مَا لَيْسَ مِنْ كَيْدٍ كُنْ این کید کن عظیم چون  
 یوسف نسبت این اداره بیو نَعْمَ و اما آن عفت خود را از آتش بان پاک و آمو  
 عزیز گفت چون دانسته این حرف بر من ظاهر شود که هیچ کس غیر از شما از این واقعیت خبر  
 ندارد